UNIVERSAL LIBRARY
OU-234062
UNIVERSAL LIBRARY

ماشاء اللہ لا قوۃ الا باللہ

بفضل ذوالجلال تصنیف فخر روزگار جامع المفاخر والمعالی جناب مولانا عباس ظلہ العالی قائم مسند صدر معظم

تاج تقویم

باہتمام غفران مآب محمد عبدالرحمن بن محمد روشن خان مغفور و تربیت یافتہ خدمت برادر معظم محمد مصطفیٰ خان مرحوم

مطبع نظامی کانپور میں طبع ہوا

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر طرب‌فزای من | حمد خدای ذو المنن
خالق هفت آسمان | مالک ملک و جهان

صانع پیکر بشر | واقف راز خیر و شر
رب کریم و کارساز | رزق‌رسان و جان‌نواز

حکمت او بهم نهاد | آتش و آب و خاک و باد
گرد بروی چرخ پیر | ماه ز مهر مستنیر

ورد زبان هینوا | مدح جناب مصطفی صلعم
صبح نسیم در گهش | شام نشاط خرگهش

خیل ملک به پیش او | زمزمه‌گوی طرز او
هادی ما رسول حق | برده ز انبیا سبق

برق حسام بادرخش | باج‌ستان و تاج‌بخش
خامهٔ من ز وصف آن | بلبل باغ بی‌خزان

احقر الانام عباس گمنام تخلص ثانی متتبع خاقانی احمد بن محمد الیمنی الشهیر بالشروانی از ساعت دمیدن صبح شعور بدیدن اسفار تاریخ بجان مایل است و شوق دریافت احوال گذشته در دلش کامل از مدتی آرزوی مطالعهٔ تاریخ سلاطین روم بخاطر داشت ازین رو پیوسته علم تحقیق و تلاش می افراشت در سال هزار و دو صد و هشتاد هجری قدسی تاریخ مصباح الساری و نزهة القاری تالیف حکیم ابراهیم افندی ملازم سلطانی طبیب عسکر خاقانی متعین لشکرگاه بلدهٔ بیروت یافته احوال سلاطین اسلام [illegible] دریافتم بدل گفتم که این کتاب به زبان تازی مرقوم است ازین رو پارسی‌زبانان هند و ایران با دراک مضامینش محرومم هرگاه این مقدمه در دلم جا گرفت آهنگ ترجمه کردم با وجود فقدان سامان

جمعیتِ حواس در عرض یک ماه مترجم نمودم الحمد للّٰه که این بنیا نگار مهذب غرهٔ ماه رجب المرجب جلّله اتمام یوشید
و به قیصر نامه موسوم گردید در چند جا مناسب مقام بعلامت لفظ فائده مضامین افزوده ام درین باب
پیروی شیوهٔ مؤلفین گرامی نموده ام غزل

چون جوانمردان کهف آوردم بیرون از عدم
چون عقابی کو برد بر چرخ کیکاوس را

در زلال خضر شستم صفحهٔ پابوس را
اژدهای خامهٔ من گنج دقیانوس را
بی سکندر هیچگه نبود خمستان فلک

از سر نو زنده کردم روح جالینوس را
فکر من بر عرش اقدس برد گلبانگ مرا
کو فلاطون کو شناسد پور فیلاقوس را

آغاز سخن

برضمائر خردمندان نهفته مباد که مؤرخین روم مثل خیر اللّٰه افندی وغیره در بیان نسب آل عثمان فراوان اختلاف کرده اند بعضی رقم زده اند که از دودهٔ عیص بن اسحاق اند و برخی بر آنند که از قبیلهٔ بنی قطوره سر کشیده اند که بسبب قحط از حجاز بقرمان آمده سکونت اختیار کرده بودند و گروهی از اهل تحقیق گویند که آل عثمان ازین دو قوم منشعب اند بالجمله در سنه ۶۱۱ هجری مردی سلیمان نام از قوم مذکور که ابو الآبای سلاطین آل عثمان ست در صحاری ارمینیه بزرگ آمده جا گرم کرد بعد وفات چنگیز خان در سنه ۶۲۱ هجری از علاء الدین سلجوقی شاه قونیه و خوارزم شاهیان رزم رود داد سلیمان در ظل رایت علاء الدین آمده داد مردانگی داد و بر دشمنان غالب آمده مقرب شد یوما فیوما بمرتبهٔ حشمت ترقی میکرد تا آنکه سپه سالار گردید آخر در سنه ۶۲۹ هجری لشکر بملک عرب کشید بمشیت آلهی در نهر فرات غرق گردید و همانجا دفن شد چار پسر از سلیمان یادگار ماندند سنقور تگین کون طوغدی این هر دو از سرکار سلجوقی کناره گرفتند و ارطغرل و دوندر در خدمت علاء الدین مانده بعزت بسر می بردند هرگاه ارطغرل مرد پسرش عثمان که در سنه ۶۵۷ هجری بوجود آمده بود منظور نظر علاء الدین گشت نخستین امیر لشکر شده طبل و علم یافت بعد ازان خدمت انفصال مقدمات معاملات با و تفویض گردید بپایان کار تا بپایه مقرب شد که بجای شاه برای نماز جمعه بمسجد جامع میرفت و اختیار جزئی و کلی مملکت بقبضهٔ او در آمد عثمان بر جادهٔ اطاعت و فرمان ثابت قدم مانده داد شجاعت و جوانمردی می داد بسیار ممالک ضرب تیغ کشاد ستارهٔ بخت او تابید بعثمان غازی ملقب گردید در سنه ۶۹۹ هجری علاء الدین از تاتاریان شکست خورده بار دوم رفته

درگذشت چون پسر نداشت و شهری و لشکری از عثمان راضی بودند در سنهٔ مذکور بر تخت نشست و پادشاه شد **فائده** در تاریخ اخبار الدول نبشته است که دختر علاءالدین در حبالهٔ نکاح عثمان بود باین سبب بعد مردن علاءالدین که پسر نداشت و امادبشاهی رسید

بیان اول در ذکر سلطنت عثمان خان

عثمان سلطان بمشیت قادر سبحان بر سریر خلافت نشسته کمرهمت بتسخیر بلاد بست نخستین قراحصار فتح نموده مستقر الخلافهٔ خود ساخت من بعد از بسکه شجاع و غیور بود بسیار بلدان را مسخر نمود و عموی خود دوندر را که پیر نود ساله بود بقتل آورد و درسنه هجری با والی برصه جنگ نموده بر اکثر اقطاع او قابض شده سلاطین نصاری را دعوت باسلام کرد بعضی اسلام آوردند و برخی جزیه قبول کردند و بعضی بعد جنگ مغلوب گردیدند و اسیر آمدند سلطان عثمان درین کار مصروف بود که تاتاریان بر کشور او ریختند پسرش ارخان بمقابله پرداخت و دشمن را زبون ساخت و پیش ازین بچند سال که سلطان عثمان شهر برصه را محاصره کرده بود بسبب استواری قلعه و سور مفتوح نشد سلطان متصل آن دو قلعه بنا کرده در یکی برادرزادهٔ خود را که آقخه‌قوز نام داشت و در دیگری شخصی بلبان نام را با فوج گماشت تا اجناس خورد و نوش بشهر برصه نرسد و اهل آنجا عاجز شوند ارخان تاتاریان را هزیمت داده بمحاصرهٔ برصه همت کرد و مدتی بلوازم محاصره و محاربه پرداخت تا که حاکم برصه بصلاح پسر قیصر روم اندرونیکوس نام از ضیق قلعه بندی بجان آمده در سنه ۷۲۶ هجری بدر رفت ارخان داخل برصه شد و سی هزار دینار گرفته تمام سکانش را اذن خروج باهل و عیال داد نصاری بچشم گریان جلاوطن شدند و مساکن عالیه‌شان نصیب اهل اسلام گردید و ارخان در برصه باطمینان آرام گرفت ناگاه خبر رسید که سلطان عثمان سخت بیمار است ارخان باستعجال شتافت و دهم ماه رمضان ۷۲۶ هجری رسیده پدر را در حالت نزع دریافت عثمان چند کلمهٔ وصیت و نصیحت بر زبان آورده جان بجان‌آفرین سپرد عمرش شصت و نه سال و مدت سلطنت بست و هفت سال بود ارخان نعش پدر را از قراحصار در قلعهٔ برصه برده دفن کرد و بر قبر گنبد عالی ساخت این پادشاه آنقدر کریم و سپاه‌پرور بود

مه جلاوطن ترک وطن کردن باشد ۱۲

که یک حبه نزد خود نمیداشت انچه می یافت بر سپاه صرف می کرد حتی که بعد مردن آن سوای خفتان و کمربند و شمشیر دیگر هیچ از قسم جواهر و طلا و نقره و کالای نفیس نه برامد

بیان دوم در ذکر سلطنت ارخان

ارخان برصه را تختگاه خود مقرر نموده بر تخت جهانبانی نشست و در مدت قلیل از نصاری جنگیده قلاع نامی شان مثل عنگوله و گنندره و ایدمس و سمندره وغیره را بجلادت تمام کشاد که تفصیل وقائع آن بسیار طویل است هرگاه برادر ارخان علاؤالدین نام که او را وزیر خود کرده بود انتقال کرد سلیمان پاشا را که حصن کملک بر دست او مفتوح شده بود وزیر کرد و مدارس و مساجد در تمام قلمرو خود بنا کرد و قلعهٔ اذنیک را فتح نمود که ازان کمر عزم اروام بشکست و در ۷۵۸ هجری بعزم تسخیر بیزنطیا برامد و قرین فتح و نصرت برگشت و شهر کالی بولی را گرفت که بر سرحد قسطنطینیه واقعست و در ۷۶۱ هجری سلیمان پاشا از پشت اسپ افتاد و جان داد ارخان بسیار محزون شد و بعد یکسال در عمر هفتاد و پنج سال سی و پنج سال سلطنت نموده درگذشت این پادشاه بسیار شجاع و سخی و بردبار و عادل و علم دوست بود

بیان سوم در ذکر سلطنت سلطان مرادخان

بعد وفات ارخان پسرش سلطان مراد بر اورنگ شاهی نشست و همت ملوکانه بر توسیع ملک گماشت لالاشاهین سپه سالار خود را با فوج جرار ترکان خونخوار برای تسخیر اقطار و امصار گسیل کرد شاهین (رخصت ۱۲) بعد جان آفرین در مدت قلیل بلدان کثیر تا کوه بلکان گرفت (بهادر ۱۲) پادشاه یونان ترسیده صلح نمود قیصر روم جان بالالوغ والی قسطنطینیه در شهر رومیه پیش پاپ که در نصاری خلیفهٔ حضرت عیسی است نیازمندانه شتافته مدد جست (پادری را گویند ۱۲) پاپ بلشکر خود مدد کرد و دیگر حکام نصاری نیز شریک قیصر شدند قیصر با لشکر زیاده از حد و اعداد بجنگ سلطان مراد متوجه شد مرادخان لالاشاهین و تیمور تاش بیگ را با عسکر ظفر پیکر برای مقابلهٔ قیصر فرستاد وقتیکه فوج قیصر بیخبر بود عساکر شاهی مثل قهر الهی ریختند (بمعنی تلخ ۱۲) و دشمنان را در خاک و خون آمیختند قیصر شکست فاحش خورده بناچاری صلح کرده زرد رو برگشت لشکر اسلام متوجه بتسخیر ممالک نصاری شد و در مدت پنج سال بر اکثر بلاد نصاری رایت فتح

ونصرت افراشت والی قرمیان برای حفظ آبروی خویش دختر خود در عقد بایزید پسر سلطان مراد
داد باین وجه محفوظ شد از شر و فساد بار دیگر تیمورتاش سپه سالار را با فوج دریا موج برای تسخیر بلاد
اجازت بخشید تیمورتاش مقدونیا را گرفته تا حدود بلاد ارنبوط استیلا یافت و شهر منستر را بکمال
آهن جانی فتح کرد بیان حروب و کوائف غلبهٔ جنود سلطانی بشرح و بسط درین مختصر نوشتن
ممکن نیست لهذا آنچه درخور اختصار است می نویسیم در سنه ۷۹۱ هجری برابر سنه ۱۳۸۹ مسیحی قرال نصرانی
حاکم سرب باهم کیشان خود اتفاق نموده چند صد هزار فوج جرار بر سر سلطان مراد کشید سلطان نیز
بمقابله شتافت با آنکه فوج سلطانی برابر ربع فوج نصاری هم نبود مگر سلطان متوکلا علی الله
در دل هراس نیاورده مقابل شد بایزید پسر سلطان مراد یکبار با تمام فوج بر دشمن حمله نمود آنقدر
مردمان کشته شدند که جوی های خون در میدان هیجا روان شد قرال زنده اسیر گردید بقیة السیف
بحال تباه گریختند فتح عظیم بتایید رب کریم نصیب شد سلطان مراد بعد این فتح شگرف در میدان نبرد
خرامید هر سو هزارها نعش کفار می دید و شکر خدا می کرد ناگاه کافری زخمی که در کشتگان افتاده بود
و سلطان از برابر او گذشت شررآسا برجست و بیک خنجر آبدار شکم سلطان درید قورچیان آن
نیم جان را قیمه کردند و همانجا قرال را آورده گردن زدند سلطان مراد جان بحق تسلیم نمود بایزید
نعش پدر را در شهر برصه آورده دفن کرد عمر این پادشاه شصت و سه سال و مدت سلطنت
چهل و پنج سال بود و این پادشاه بسیار دانشمند صاحب عزم درست صوفی مشرب
صوف پوش درویش سیرت عابد پرهیزگار و از شهر برصه بشهر ادرنه تختگاه خود منتقل کرده بود

بیان چهارم در ذکر سلطنت سلطان بایزید یلدرم

بعد مردن مراد بایزید تاج بر سر نهاد برادرش یعقوب آهنگ منازعت در سر کرده فرصت
می جست بایزید اطلاع یافته وقت نیم شب کشت من بعد بمحاربهٔ سرب شتافت و شهر ویدین
و سکوپ را گرفت لازار والی سرب انجام کار بد دیده خواهر خود را بعقد بایزید داده باج
قبول کرده جان بسلامت برد و در همان ایام اندرونیکوس پسر آن هر دو اتفاق نموده

خواستند که جان بالالوغ پدر و جد خود را با مانویل پسر دیگر جان بالالوغ را بدست آورده را ورنگ قیصری
پانهند جان بالالوغ خبر یافته پسر و نبیره را قید کرد اندرونیکوس و پسر او خفیه بخدمت بایزید پناه گرفتن آمد
نوشتند بایزید بیلغار بشهر قسطنطنیه رسید چون فوج قیصر در باطن شریک اندرونیکوس بود بلا ممانعت
بایزید جان بالالوغ و مانویل را قید کرد و از اندرونیکوس باج مقرر نموده بر تخت نشانید جان بالالوغ
و پسرش مانویل از قید خانه گریخته نزد بایزید حاضر شدند و سوای آن ترکانه یعنی جزیه که اندرونیکوس
تعهد کرده بود دوازده هزار فوج در رکاب بایزید متعین نمودن اقرار کردند بایزید جان بالالوغ
را بر تخت نشاند و اندرونیکوس و پسر او را گرفتار کرده در جزیرهٔ از جزائر دریای سفید محبوس کرد
والی سرب حسب خواست بایزید اجازت بنای مساجد و مدارس و سکونت اهل اسلام در ملک خود
داد بایزید زر بیت المال را بسیار محافظت میکرد و صرف در مصارف فوج صرف می کرد لهذا خواست
که از مسکنان شهر اشهر زر گرفته مساجد و مدارس در کشور سرب بنا کند نصارای شهر اشهر این خبر شنیده
سامان جنگ فراچنگ آورده مستعد جدال شدند بایزید در غضب آمده جان بالالوغ را نوشت
که برج و باروی شهر اشهر را از پا افگند جان بالالوغ از بایزید ترسیده شهر اشهر را حواله نمود بایزید
چند صد هزار دینار (یعنی فصیل را) از آنجا گرفته در ملک والی سرب عمارات عالی ساخت و مسجد جامع در شهر سرب
بصرف زر خطیر تعمیر کرد والی ایدن که متصل شهر اشهر بود خائف شده دار الخلافه خود را حواله بایزید
ساخته بنای دوستی محکم کرده سکه و خطبه بایزید در قلمرو خویش جاری ساخته در شهر تیره سکونت
اختیار کرد بایزید از این امور فراغت یافته مجدداً کمر همت بتسخیر ممالک نصاری بسته لشکر کشید و از
قیصر روم حسب عهده دوازده هزار سپاه طلب کرد مانویل پسر جان بالالوغ با فوج حاضر شد
بایزید جزیرهٔ رودوس و غیره جزائر را در اسرع اوقات فتح کرد جان بالالوغ قلعه و فصیل قسطنطنیه را
استوار کرد و بسامان جنگی آراست بایزید خبر یافته نوشت که حصار شهر را منهدم کن ورنه بیت را
کور خواهم کرد جان مجبور شده حصاری که نو ساخته بود مسمار نمود و از همین ندامت و غم
در چند روز مرد مانویل خبر مردن پدر دریافته بی اجازت بایزید بقسطنطنیه رفت بایزید خشم گرفته فوج

برای تسخیر قسطنطنیه فرستاد و فوج دیگر بممالک ایلغار روانه ساخت سرداری علاؤالدین نام فرصت یافته
تیمورتاش را قید کرده رایت عصیان افراشت بایزید بسبیل ایلغار بر سر او ریخت و جمعیتها در متفرق کرد
علاؤالدین با دو پسر خود در قید بایزید آمد بایزید هر دو پسر را در قلعهٔ برصه محبوس نمود و علاؤالدین
را حواله تیمورتاش کرد او بعد چندروز بی اذن بایزید او را کشت بایزید از انتظام خانگی خود مطمئن شده
عنان عزیمت برای تسخیر ملک معطوف کرد و بعد جنگهای فراوان کشور برهان الدین[۹] را بدست آورد
و بر اکثر قلاع و بقاع نصاری استیلا یافت بعضی کسان از صولتش گریخته در سمرقند پیش
امیرتیمور گورکان رفتند بایزید لشکر گران آراسته در سنه ۷۹۶ هجری متوجه تسخیر قسطنطنیه شد قیصر
از یورپ دیگر شاهان نصاری مدد جست هشتاد هزار فوج بمدد او آمد در سواد شهر نیکوبولی فیمابین
حرب صعب گردید آخر نسیم فتح بر پرچم اسلام وزید نصاری شکست فاحش خوردند و سراسیمه
و تباه حال گریختند ده هزار نصرانی زنده اسیر شدند روبروی بایزید سرهای شان از تن جدا گشتند
قیصر روم برای استمداد بامیر تیمور نوشت امیر ملتفت نشد قیصر بنحویکه میسر شد از بایزید صلح نمود
بایزید قرین فتح و فیروزی بشهر برصه برگشت و بر چار بالش کامرانی نشسته داد عیش و طرب داد
امیرتیمور گورکان قهرمان ایران و توران ایلچی نزد بایزید فرستاد و احمد جلایر والی عراق را
که از امیرتیمور گریخته نزد بایزید پناه گرفته بود طلب کرد و مخلصانه نوشت که شما را بغفلت نشستن
روا نیست نصاری در کمین و دشمن جان و دین اند. بایزید باستماع این پیام بغایت خشمناک شد
و بسیار مکروه و درشت جواب نگاشت و وکیل را بخواری از پیش خود بدر کرد و از حال نوشتن قیصر
خطی بنام امیرتیمور بامید استمداد آگاهی یافته بیشتر غضبناک گشته بذات خود لشکر جرار بر قسطنطنیه
کشید امیرتیمور بدیدن جواب ناصواب و دریافتن بی حرمتی سفیر خود بقهر آمده با لشکر قهار ترکان
شیر شکار برای محاربهٔ بایزید رو براه نهاد و یک پسر و چند سرداران بایزید که در شهر سیواس بودند
اسیر او امیرتیمور گرفتند جنگ عظیم گردید پسر بایزید و سرداران نامی او کشته شدند فتح و نصرت
نصیب امیر شد بایزید بدریافت این سانحهٔ هوش ربا سخت متوحش گردیده محاصرهٔ قسطنطنیه را

۹ مراد برهان الدین [illegible] [illegible] ابن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

گذشته بسرعت تمام برای جنگ شتافت متصل قصبهٔ انگوره تلاقی عسکرین رو نمود نوزدهم ماه
ذی الحجة الحرام ۸۰۴ هجری سپیده دمی که مهر منور از افق خاور سر براورد بایزید مانند دیوار حدید
صف سپاه در میدان کشید موسی و سلیمان و محمد و عیسی و مصطفی هر پنج پسر خود را با سرداران
جنگ آزموده در میمنه و میسره و قلب و جناح جا داد و خود با سپاه گزیده تیغ خون آشام علم کرد
و از جانب دیگر امیر تیمور صاحب قران با یلان توران و ایران مانند رستم و سام و نریمان
با گرزهای گران و تیغهای سرافشان متوجه دشمن کشی شد از بام تا قریب شام جنگی رو داد
که مثل آن پیر فلک کم دیده بود آخر روز بر فوج بایزید شکست افتاد و برخی از سپاه بایزید
از بیم جان رو بروی امیر سپر نهاد بایزید بخت خود برگشته دید رو بفرار نهاد اسپ سکندری خورد
بایزید از پشت زین بر زمین افتاد شخصی از سپاه امیر او را اسیر کرد و یک پسر او موسی نام نیز
دستگیر امد و پسر دیگر مصطفی نام گم شد شاید مقتول گردید باقی سه پسر بحال خراب و دیدهٔ پر آب
با قصبات ممالک خود فرار کردند هرگاه بایزید را رو بروی امیر تیمور صاحب قران آوردند امیر تعظیما
برخاست و برابر خود نشاند و بدلجوئی و مراعات گرد ملال از چهره اش برافشاند و حسن لاس را
موکل نمود که بایزید را براحت نظر بند دارد بایزید که مرد غیور بود ازین هزیمت و گرفتاری دلش
خون شد و از غم و غصه بعارضهٔ بخار شدید مبتلا گردید هرچند مداوا میشد فائده نمی کرد آخر
چهاردهم ماه شعبان ۸۰۵ هجری انتقال کرد امیر تیمور پسرش موسی را که همراه پدر نظر بند می ماند
نعش بایزید حواله نموده رخصت کرد موسی صندوق نعش همراه گرفته در شهر برصه رسید دفن کرد
و بعضی نبشته اند که امیر تیمور بایزید را در پنجرهٔ آهن بند کرده معذب کرد بایزید خود در انگشت فائده
فضائل پناه محمد بن خاوندشاه در روضة الصفا می نویسد که بایزید یلدرم بمرض خناق
و ضیق النفس در بلدهٔ آق شهر انتقال کرد پسرش موسی در پهلوی مزار شیخ محمود نعش را در زمین
امانت سپرد امیر تیمور باستماع این واقعه تاسف کرد چه می خواست که تمام دیار روم مسخر کرده
بایزید را ملک و تاج و نگین بخشیده رخصت کند آخر پسرش موسی را یکصد اسپ بادپیما با سا

و یراق و یرلیغ آل تمغا و خلعت گران بها و ترکش و کمان و شمشیر مرصع وغیره داده حکم فرمود که نعش بایزید را در محفه بآئین شاهان بکشور خود برد موسی رخصت شده جنازهٔ پدر را در شهر برصه دفن کرد

بیان پنجم در ذکر سلطنت محمد خان اول

هرگاه بایزید در قید امیر تیمور در آمد پسران او گریخته در کشور خود آمدند و باهم جدال و قتال نمودند که تفصیل آنرا جداگانه کتاب می باید بالجمله تا یازده سال خانه جنگی و قتل و نهب در آل عثمان برپا ماند آخر سلیمان از دست سیاه نیگ چری که ریش پیر رس آن قوم را تراشیده بود کشته شد موسی برای خونخواهی برادر کمر بسته بسیار نیگ چری را زنده گرفتار کرده در آتش سوخت آخر در ۸۱۶ هجری محمد برادر خود موسی را قتل کرده بر سریر سلطنت نشست و بضبط و ربط مهمات مالی و ملکی متوجه شد و با سلاطین فرنگ و یونان دوستانه راه و رسم نامه و پیام جاری کرد حاکم قرمان که دشمن بایزید بود فرصت یافته بر شهر برصه تاخته قبر بایزید را کاویده از آتش سوخت محمد خان برای اطفای نائره فساد عنان عزیمت معطوف کرده دشمن را هزیمت داد مصطفی بیگ پسر حاکم قرمان گرفتار گردید هرگاه روبروی محمد خان آمد یک کبوتر زیر جبهٔ خود محاذی سینه پنهان کرد و از سلطان محمد خان کلمات معذرت بر زبان آورده دست بر سینه نهاده گفت که قسم بخدای تعالی که تا این روح در جسد منست با سلطان خیانت نخواهم کرد محمد خان نیز قسم شرعی بر زبان آورده عفو تقصیرات نمود و رخصت کرد مصطفی بیگ همینکه بیرون قصر شاهی شد کبوتر را از جبه بر آورده کشت و در دم بیرون شهر شتافته گلهٔ گوسپندان شاهی را غارت نمود خبر بسلطان رسید سواران تعاقب کرده باز دستگیر نموده روبروی سلطان آوردند سلطان فرمود که اگر مثل تو عهد شکن کمینه خود را عقاب کنم در شرف من نقص روی دهد چه من ترا امان داده ام اگر تو از سوگند خود برگشتی لائق شان عالی من نیست که من هم برگردم برو که جان بخشی تو کرده ام و در همین ایام شخصی سر بشورش بر داشت و گفت که من مصطفی پسر بایزیدم که در جنگ امیر تیمور روپوش شده بودم سلطان بر سر او لشکر کشید آنکس شکست خورده پیش ملکی از

عامل قیصر روم پناه گرفت محمد خان از عامل قیصر طلب کرد او جواب داد که بدون اجازت قیصر نخواهم داد مانویل قیصر روم نامه بسلطان نوشت که هر کس بدرگاه سلاطین پناه می گیرد او را نمید هند الامن عهد میکنم که او را در قید خواهم داشت تا بمیرد سلطان قبول کرد و برای او تنخواه مقرر فرمود وقائع جنگهای این پادشاه بسیار اند که شرح آن موجب طول می شود لهذا آنچه ضرورت بود بقلم آمد این پادشاه تختگاه خویش در شهر ادرنه مقرر کرده بود و همین پادشاه موجد جهازات جنگی و سپاه دریا و توپخانه در آل عثمان است در ۸۲۴ سنه هجری بمرض اسهال دموی انتقال کرد هرگاه از شدت مرض آثار ممات دید مراد خان پسر خود را که در شهر اماسیا بود طلب کرد و پیش از رسیدن او مرد وزرا مرگ او را پنهان داشتند بعد چهل و یک روز دمیکه مراد خان رسیده بر تخت نشست خبر وفات سلطان محمد فاش شد ازین پادشاه بسیار مساجد در کشور سلطانی یادگار است آدم ذکی العقل شدید البیاض سیاه چشم عریض الحواجب فسیح الجبهه بلند بینی عریض الصدر دراز دست مستقیم الاعمال عادل مزاج کریم صفت صادق المودة بی کینه بود و امور تفاخر و تزک و احتشام را بغایت پسند میکرد ظروف طلا و نقره ساخته بر شیلان کشید علما

دستارخوان ۱۲

گفتند که در اوانی ذهب و فضه خوردن و آشامیدن درست نیست سلطان برسم کفاره سه روز الوان نعمت در ان ظروف بفقرا اطعام نمود از مشائخ صوفیه بسیار ربط می داشت و مریدانه خدمت میکرد و این اول کسی بود از آل عثمان که برای شریف مکه معظمه صرها ی زر سالانه مقرر کرد تا محتاجان آنجا بهره ور شوند

بیان ششم در ذکر سلطان مراد خان ثانی

بعد وفات محمد خان مراد ثانی که در ۸۰۶ سنه هجری مطابق ۱۴۰۳ سنه مسیحی بوجود آمده بود بر اورنگ خسروانی جلوس نمود مانویل قیصر روم نامه نوشت که پسر خود را بطور رهن نزد من برسان ورنه پسر بایزید یلدرم مصطفی نام را که نزدم محبوس است رها خواهم کرد مراد ثانی قبول نکرد قیصر مصطفی را از قید رها کرده ده جهاز جنگی با فوج داده بر سر مراد ثانی فرستاد مصطفی بر شهر کالی پولی استیلا یافت مراد ثانی بسرکردگی بایزید پاشا سی هزار سپاه برای مقابله فرستاد مصطفی فوج مراد ثانی

سردارسے ۱۲

راشکست داده بایزید پاشا را کشت قیصر از مصطفی شهر کالی بولی را طلب کرد او نداد قیصر از
کردهٔ خویش دلریش گردید مراد ثانی خود با فوج گران روان شد هرگاه اردوی سلطانی متصل بلده
کالی بولی رسید اکثر لشکر مصطفی با سلطان مراد پیوست مصطفی دست پاچه شده از کالی بولی
گریخت بعض نوکران او در راه کشتند مراد ثانی بامراد برگشت و باصد هزار فوج جرار قسطنطنیه
رسیده غنیمت بر قشون خود معاف و مباح کرد قسطنطنیه فتح نشد لیکن قیصر عاجز آمده جزیه
قبول کرد مراد ثانی صلح نموده کوس مراجعت کوفت و قیصر بعد چند ماه غمگین بمقر اصلی خود شتافت
مراد ثانی باز لشکر آراسته برای جهاد روان شد و از تایید الٰهی بسیار شهرهای کنارهٔ بحر اسود را
گرفت که تفصیلش بسیار است و بر بلغار لشکر جرار کشید دران سرزمین لشکر سلطانی شکست یافت
بست هزار سپاه شاهی ضائع شد باز مراد ثانی بسرکردگی شهاب الدین پاشا هشتاد هزار فوج
برای تسخیر بلغار فرستاد والی بلغار جنگیده غالب آمد و شهاب را با پانصد کس گرفتار کرد مراد ثانی
بار سوم باز لشکر کشید و شکست خورد آخر بوعدهٔ ده سال صلح نمود و پسر خود محمد خان را که چهارده
ساله بود بجای خود نشانده بیاد خدا گوشه نشین شد والی بلغار دریافته عهد شکنی ساخته لشکر کشید
بر او بحر او جنگ عظیم گردید دو صد و چهل و پنج جهازات جنگی مراد ثانی را در دریا با آتش توپ
و تفنگ سوخت و در خشکی نیز غالب آمده بسیار بلدان سلطان را گرفت سرداران لشکر
مراد ثانی را از صومعه بر داشتند و سنجق یعنی علم خاص را در میدان افراشتند مراد با چهل هزار
سپاه مقابلهٔ دشمن کرد و عهد نامهٔ والی بلغار را بر نوک سنان بسته مقدم نمود شاه بلغار
فوج سلطانی را هزیمت داده جلو ریز تا خیمهٔ مراد ثانی رسید مراد قصد گریز کرد سرداران
شیردل عنان اسپ گرفتند درین اثنا شاه بلغار روبرو شد مراد ثانی که در فن تیراندازی
آرش وقت بود چنان تیر زد که از پشت او بدر رفت شاه بلغار بیجان شده
از پشت اسپ بر زمین افتاد قوچیان سر او را بریدند لشکر او هراسان شد
بگریخت مراد ثانی بفتح و کامرانی بدار السلطنه برگشت و بر سریر حشمت و اقبال نشست
و در ۸۵۵ هجری مطابق ۱۴۵۱ مسیحی ماه شباط باجل موعود از جهان فانی انتقال نمود

نام ابی اذا ... رد ... ۱۲

صد
آرش نام
تیرانداز ...
[illegible]

بیان هفتم در ذکر سلطنت ابو المعالی سلطان محمد خان ثانی

این پادشاه پسر سلطان مراد ثانی است سنه ۱۴۳۲ مسیحی در شهر ادرنه پیدا شد و وقت وفات پدر خود در شهر مگونیزیا بود خبر رحلت پدر شنید بسرعت تمام رسیده سنه ۸۵۵ هجری برابر سنه ۱۴۵۱ مسیحی بر سریر جهانداری متمکن شد قیصر قسطنطنیه نفقه برادرش مسمی ارخان که نزد او محفوظ بود طلب نمود وتهدیداً نوشت که اگر در فرستادن در ماهه توقف خواهد شد او را رها خواهم کرد بدیدن این نامه محمد خان ثانی غضبناک گردیده برای تسخیر قسطنطنیه کمر جهاد بست و در بلده ادرنه تجمع جیوش فرمان داد و صدها توپهای اژدها پیکر که گوله آن تا یک دو میل رود در مدت قلیل ریخت هرگاه اسباب وآلات قلعه کشائی فراهم کرد در ساعت سعد کوچ فرمود قیصر روم ایم براطوس قسطنطین والی قسطنطنیه نیز سامان جدال وقتال مهیا ساخته ایلچیان نزد سلاطین نصاری فرستاده امداد جست پاپ مرشد نصاری ودیگر ملوک بنی اصفر فوجها برای مدد فرستادند محمد خان ثانی با دو لک وپنجاه هزار عسکر جرار وصدها توپهای آتش بار اول ماه نیسان سنه ۱۴۵۳ مسیحی متصل قسطنطنیه رسیده خیام فیروزی احتشام نصب کرده بضرب توپهای رعد خروش زلزله در گوش ساکنان شهر انداخت وبسیار جهازات جنگی از طرف دریا گماشته درفش جهاد افراخت شب و روز تا پنجاه روز فیما بین جنگ توپ وتفنگ برپا بود چار برج قلعه خراب شد وجابجا فصیل سوراخ گردید بست ونهم ماه ایار سنه ۱۴۵۳ مسیحی برابر بستم ماه جمادی الاولی سنه ۸۵۷ هجری فوج شاهی یورش نمود حشر عظیم برپا شد نصاری تن بمرگ داده یکدیگر را وداع کردند وبجنگ پیوستند قسطنطین در کنیسه ایاصوفیه که حالا جامع مسجد است بصد یاس اشک ریز رفته وداع کنیسه کرد وابواب سور شهر را مقفل نموده کلیدها را در دریا انداخت جنود اسلام بکمال بهادری تا فصیل رسیده از رخنها داخل شهر شدند وبقتل عام بازوی شجاعت افراختند قسطنطین ایم براطوس رخت شاهی را از تن خود برکند تا کسی او را نشناسد وگرفتار نکنند آنگاه تیغ بکف مردانه در صفوف لشکر سلطانی آمد واز دست سپاهی

نیگسپجری مقتول شد محمد خان بشوکت تمام وطمطراق مالاکلام داخل شهر گردیده سر قیصر را
بر نوک نیزه بلند کرده در تمام شهر گردانید وجمله اولاد واحفاد قیصر را بی دریغ زیر دم تیغ کرد
سه روز قتل ونهب در تمام شهر آن درجه شد که تفصیلش بسیارست روز چهارم رعایا امان
یافت وبرای مرمت شکست وریخت حصار ودیگر عمارات حکم شد کنائس بزرگ مساجد اسلام
گردیدند وبعضی برای نصاری گذاشته شدند وبر قوم اروام موافق مذهب شان بطریق
مقرر گشت وعصای بطریقی حسب دستور قدیم قیاصره باو عطا گردید این شهر از وقتیکه قسطنطین
اکبر بنا نهاد تا این واقعه بست ونه مرتبه محصور شد وهفت بار مفتوح گشت **فائده**
در تاریخ جدولیه تالیف منشی خادم علی نوشته است که قسطنطنیه الموسوم باسلام بول از
مکه معظمه ۲۳۴۷ میل فاصله دارد وقیاصره روم اول کیش فلاسفه داشتند بعد ظهور حضرت عیسی
مذهب عیسوی قبول کرده نصرانی شدند ودر تمام شاهان نصاری بمنزله شهنشاه بودند فقط
بعد این فتح مبین سلطان محمد خان فتح نامجات بنام والی مصر وشریف مکه وشاه ایران
نوشت وخراج بر نصاری مقرر کرد ومسجد جامع که بمسجد ایوب مشهورست بنا نهاد هرگاه
تعمیر باتمام رسید روز جمعه سلطان رفت ونماز گذارد شیخ الاسلام قاضی القضاة
شیخ شمس الدین شمشیر در کمر شاه بست از ان روز در آل عثمان رسم شد که هر پادشاه که بر تخت
جلوس میکند در ان مسجد روز جمعه می رود وشیخ الاسلام وقت شمشیر در کمر او می بندد
بعد این ضبط وربط وانتظام مالی وملکی سلطان قلعه بلغراد را بیک لک وپنجاه هزار سپاه
وسیصد ضرب توپ محاصره کرد محاصره امتداد کشید وروزی سلطان زخم خفیف هم
برداشت آخر دست از محاصره برداشته به ادرنه برگشت باز دم راحت کرده بجهانگیری
متوجه شد ودر چند سال بسیار بلدان یونان واقلیم صرب وطراب زون وولایت
سینوب وجزیره نسبوسته وکشور صقالبه وبلاد اکرنبوط ودیگر بلاد که شرح وبیان آن از کتاب
کلان درکارست مفتوح نمود ودر ۸۸۵ هجری برابر ۱۴۸۰ مسیحی صد هزار سپاه همراه احمد پاشا

که از عزیزان قیصر مقتول بود بر جزیرهٔ رودس فرستاد لشکر سلطانی تا سه ماه محاصرهٔ جزیره کرد
چون مفتوح نگشت برگشت من بعد سلطان بجمیع وزرا و امرا حکم فرمود که دو لشکر بزرگ
یکی برای تسخیر جزیرهٔ قبرس و دیگر برای ایران فراهم شود هنوز این سپاه و سامان آن
جمع نشده بود که سلطان بیمار شد و در بلدهٔ آزن گمید در ماه جمادی الاولی سنه ۸۸۶ هجری
موافق سنه ۱۴۸۱ مسیحی سی و یک سال جهانداری کرده بعمر پنجاه و دو سال بملک بقا راهی گردید این پادشاه
بلاد دوازده پادشاه را گرفت و از دو صد زیاده قلاع و بقاع را فتح نمود که تفصیل وقایع آن را دفتر کلان می باید
مرد قوی اندام از قد تیرانداز نبی بدل بود و علما را بسیار عزت می کرد و خود هم بهره از علم داشت دو پسر بازید و جمشید نام
بیان هشتم در ذکر سلطنت بایزید ثانی
بعد وفات محمد خان وزیر او محمد پاشا خواست که جمشید پسر کوچک سلطان را بر تخت نشاند
سپاه ینگچری وزیر را کشتند و اسحق پاشا را بجای او منصوب نمودند بایزید با چهار هزار سوار
تیزرفتار بسبیل یلغار از شهر اماسیا رسیده بر اورنگ قیصری متمکن شد جمشید که در سنه ۸۸۵ هجری
از کتم عدم بشهرستان وجود خرامیده بود کمر بخت در نواحی شهر برصه علم بغاوت افراشت بایزید
برای تادیب برادر لشکر فرستاد مقابله و مقاتله روداد فوج سلطانی مغلوب گردید
بایزید خود روان شد و جنگید جمشید شکست یافته فرار ساخت در اثنای راه قوم ترکمان لباس
و سلاح او را گرفتند جمشید بحال خراب و دیدهٔ پر آب سمت مصر شتافت قایدبیگ شاه قوم چرکس
او را احترام نموده نزد خود جا داد و ترکمانان رخت و سلاح او را نزد بایزید هدیه بردند و طالب
انعام و اکرام شدند بایزید حکم داد که در اسلامبول حاضر شوید آنجا انعام معقول خواهم داد
گروه ترکمان بامید فراوان روان شدند هرگاه در قسطنطنیه رسیدند جلادان بحکم سلطان
بر دار کشیدند بایزید گفت که اینست سزای غلامان نمک حرام که بر آقایان خود دست تعدی
دراز کنند جمشید بعد چهار ماه از نزد قایدبیگ بمکهٔ معظمه رفت بعد ادای حجة الاسلام با سامان جنگ
مهیا نمود و بایزید نامه نوشت که بامر الهی ملک در نصیب من بود تو چرا مقابله با اراده الهی میکنی

جم جواب داد که تو بر مهد راحت اوقات بفراغت بسر میکنی پس من چرا سر خود را بر خار انهم آخر میان
بار دیگر جنگ گردید جم هزیمت یافته بشهر طاش ایلی گریخت بایزید باز نامه برای صلح نوشت
جم پارهٔ ملک طلب کرد بایزید جواب فرستاد که خطبه در میان دو خطیب تقسیم نمیشود جم بطرف
جزیرهٔ رودس شتافت قوم صقالبه بحمایت او کمر بستند بایزید نامه بحاکم رودس نگاشت
که برادرم را گرفتار کرده بمن بسپار و باج بدرگاه من برسان حاکم رودس قبول نکرد و جمشید را
بخوف بایزید بشهر نیکس علاقهٔ ایطالیه فرستاد جمشید از انجا هم دل برداشته بشهر روسیلون
علاقهٔ فرانسیس و از انجا بشهر دیگر همچنان هفت سال گردید آخر شاه فرانسیس او را قید کرد بعد مرگ
سُوْلِیس ایم برا طوس پادشاه فرانس نزد پاپ شنسیوس نام جمشید رسیده حال تباه خود نمود
پاپ باحترام نزد خود داشت هرگاه پاپ مذکور مرد بجای او پاپ اسکندر ششم نشست بایزید
برای او زر فرستاد و نوشت که شر اینکس را از من دفع کن ایلچی بایزید که زر برای پاپ
از اسلام بول می برد در شهر انکونا علاقهٔ ایطالیه رسیده در دست جولیانوس حاکم آنجا
که دشمن پاپ بود گرفتار شد زر بغارت رفت پاپ بایزید را خبر کرد بایزید بار دیگر بدادن
زر موعود وعده نمود پاپ بطمع زر جمشید را زهر داد بایزید در عهد سلطنت خود بسیار جنگها نمود
و چندین شهر را کشود سالی برای جنگ بملک ارنوط می رفت در اثنای راه فقیری برابر آمده خواست
که از خنجر بکشد سپاه سلطانی هجوم آوردند و او را پاره پاره کردند از ان روز دستور شد که آدم
سلاح بند قریب سلطان نرود در سنه ۹۰۳ در بلاد بوگونیا جنگ کرده ده هزار نصاری را
اسیر ساخت و ملک بولونیا را بسیار تاراج کرد و در سنه ۱۵۰۹ مسیحی چهاردهم ماه ایلول در قسطنطنیه
زلزله آمد یکهزار و هفتاد خانه و یکصد و نه مسجد و یک پارهٔ قصر قیصر افتاد و تا چهل و پنج روز زلزله
بار بار عود می کرد بعده سلطان پانزده هزار معمار و مزدور گماشته بیوت و مساجد منهدمه را
درست کرد و در سنه ۱۵۱۲ مسیحی برابر سنه ۹۱۸ هجری بمرض نقرس بایزید انتقال کرد عمر این پادشاه
شصت و هفت سال و مدت سلطنت سی و دو سال و این قیصر مرد جسیم قوی الهیکل سیاه گیسو

لطیف و ظریف ادیب و لبیب عابد پرهیزگار تیرانداز نامدار ناظم ناثر بود و هر سال خطیر بمکه معظمه ارسال می‌نمود

بیان نهم در ذکر سلطنت سلطان سلیم خان

بعد استقرار شدن بایزید پسرش سلیم خان بر تخت نشست این پادشاه در سنه ۹۱۸ عیسوی برابر سنه ۱۵۱۲ هجری
بوجود آمده بود بعد جلوس برادرزاده‌اش علاء الدین نام در شهر برصه باغی شد سلیم پسر خود سلیمان را
ولیعهد کرده با هفتاد هزار سپاه برای دفع او شتافت و یکصد و بست و پنج جهاز جنگی از راه دریا بر سر
برادرزاده فرستاد احمد پدر علاء الدین در شهر اماسیا نیز بغاوت اختیار کرد و مصطفی برادرش نیز
شریک و وزیر احمد شد سلیم در راه خبر یافت که زنان مصطفی نزد او میروند سواران برای گرفتاری
شان دوانید احمد خبر یافت بر سر سواران تاخته متفرق کرد و زنان را از آفت رهانید سلیم
سرداران را با خود متفق نموده نخستین مصطفی را التسلی داده بدست آورده گلوی او فشرده بیجان کرد
من بعد بسیار امرا و وزرا و تمام برادران و برادرزادگان را بصد بی‌رحمی و قساوت قلبی
بانواع ظلم و جور کشت سوای شاه اسمعیل صفوی جمله سلاطین عصر تهنیت نامها نگاشتند و بدرگاه
او تحف و هدایا فرستادند سلیم نهایت متعصب سنّی حنفی المذهب بود و با فرقه شیعه عداوت
قلبی داشت بحدیکه در کشور خود هرگاه خبر می‌یافت که فلان شیعی ست بی توقف او را قتل میکرد
باین نهج زیاده از چهل هزار آدم را قید کرد و عقوبت نمود و علمای عهد او فتوی نوشتند که
قتل نمودن شیعی ثواب بزرگست شاه اسمعیل بر سلیم خان خروج کرد و مراد خان یک برادرزاده
سلیم که نزد شاه اسمعیل گریخته پناه گرفته بود نیز همراه شد سلیم خان خط نوشت و از راه استهزا
برای اسمعیل عصا و مسواک و چادر در هدیه فرستاد اسمعیل جواب تمرد و یک حقّه طلا پر از افیون فرستاد
سلیم خان بغضب آمده ایلچی را گردن زد و با یکصد و چهل هزار سپاه و شصت هزار شتر محموله
اسباب و آلات جنگ بایران رو نهاد اسمعیل طاقت مقاومت در خود ندیده چند منزل ملک
خود را سوخت تا کاه و آذوقه هیچ میسر نشود لشکر سلیم ازین وجه بسیار تکلیف کشید حمدان پاشا
از سلیم شکایت کرد که درین ملک نقصان سپاه بسیار شد سلیم بغضب آمده حمدان را گردن زد

ونزد اسمعیل لباس زنان فرستاد اسمعیل با آنکه قوت مقابله نداشت رو بغنیم آورد و غرهٔ ماه رجب
سنه ۹۲۰ هجری بین الفریقین جنگ عظیم گردید اسمعیل در عین معرکه زخم برداشته از پشت اسپ افتاد
سواران سلیم دور او شدند سواری از ایران بکمال دلاوری رسیده اسپ خود داد اسمعیل برجست
و بر توسن نشست و مردانه از حلقهٔ سواران رومی بدر رفت و آن سوار در انجا کشته شد
اسمعیل گریخته به تبریز رفت سلیم بر خیام اسمعیل تاخته تاراج کرد و یک زن شبستان اسمعیل را
که در خیمه یافت گرفتار ساخت و از مردم ایران هر کرا یافت قتل کرد و جانب تبریز عنان برداشت
مرزا بدیع الزمان از اولاد امیر تیمور گورکان بملاقات سلیم خان آمد سلیم بعزت و اکرام ملاقات کرده
و اموال اسمعیل هر قدر در تبریز یافت ضبط کرد اسمعیل ناچار شده هدیه فرستاده زن را باز خواست
سلیم از کمال تعصب مذهبی که در دماغش پیچیده بود وکیل را قید کرد و زن را بیک سپاهی خود
جعفر چلبی نام حواله کرد اسمعیل خبر یافته از کمال غصه جان داد سلیم خان از ایران برگشته بشهر اماسیا رفت
و در سنه ۹۲۱ هجری از انجا بشهر کوباخ رو نهاد و لشکر بر علاء الدوله سردار ترکمان فرستاد سینان پاشا
افسر لشکر قیصر علاء الدوله را کشته سر او نزد سلطان فرستاد سلیم خان برای عبرت پیش عزیز مصر
مرسل نمود ناگاه خبر رسید که در قسطنطنیه قوم ینگ چری خانهٔ صدر اعظم را تاراج کرده سر بشورش
بر داشته اند سلیم زود باسلام بول شتافته مجرمین را قتل کرد و بعده بر دیار بکر و ماردین و سنجار
و موصول وغیره بلاد لشکر کشیده قرین فتح و ظفر شد و در سنه ۹۲۲ هجری از قانصو والی مصر ناخوش
شده برای استیصال او برامد مغل بیگ وکیل عزیز مصر حاضر شد سلیم خان حکم بکشتن او کرد یونس پاشا
شفاعت نمود سلیم از سر خون در گذشته ریش تراشیده بر خر خارشتی سوار کرده شهر بدر ساخت
عزیز با دراک این حال برای محاربه باستقبال نمود چون پیر هشتاد ساله بود در عین معرکه از بالای سمند
جدا شده کشته شد سلیم فتحیاب گشته حلب و حمص و دمشق و شام را مسخر نموده در انجا چهار ماه اقامت
کرده از امرای عرب ملاقات ساخته بکوه لبنان رفته زیارت مقامات متبرک حاصل کرد در دمشق
جامع اموی دید خطیب را خلعت پنجاه هزار قرش بخشید این مسجد بسیار کلان است در طول

جامع دمشق ولید بن عبدالملک بن مروان خلیفهٔ بنی امیه ساخته است

سکهٔ روم باشد ۱۲

یا نصد و پنجاه قدم و در عرض یکصد و پنجاه قدم مبنی بر ستونهای سماق و رخام مختلف الالوان در آسمانه او شش صد قندیل و سلسلهای طلا و نقره آویخته بودند و در ماه رمضان دوازده هزار قندیل دران مسجد روشن میشد چهار محراب چهار امام اهل سنت و جماعت نحویکه در مکه معظمه ساخته اند نیز موجود هست و سه مناره بسیار بلند دارد و هفتاد و پنج نفر موذن معین بودند و در تعمیر این عمارت عالی ثلثة الف الف دینار بصرف آمده سپس این فتوحات نامه بنام طومان که بعد قانصو عزیز مصر شده بود برای اطاعت خود نوشت طومان وکیل سلیم را کشته صف جدال در نواحی شهر غزّه آراسته فوج رومی غالب آمده شهر غزّه را کشاده از راه دشت سمت مصر روان شد حسین پاشا بسبب خرابی راه منع کرد سلیم برهم شده حسین را قتل نمود ۲۹ ذی الحجه سنه ۹۲۲ هجری فیما بین طومان و سلیم محاربه عظیم گردید در نبرد اول سینان پاشا افسر سپاه رومی مقتول گشت آخر بعد چند جنگ بر مصر فتح میسر شد مردمان مصر شهر خالی نموده گریختند سلیم خان امان داده طلب کرد هرگاه در اماکن خود آمدند عهد شکنی کرده هشتاد هزار مصری را گردن زد طومان لشکر بیکران از برّ عرب جمع کرده بمقابله آمد و سلیم را شکست داده مصر را باز گرفت سلیم برای صلح مصطفی پاشا را نزد طومان روانه کرد طومان مصطفی را کشته برزم آرا گردیده از لشکر سلیم هزیمت یافت و پیش یکی از سرداران جوار خود شتافت آن سردار او را گرفته حواله سلیم ساخت سلیم فی الفور سر از تن او جدا کرد بعد این واقعه سنه ۹۲۵ هجری سلیم خان به قسطنطنیه مراجعت کرد و یکصد و پنجاه جهاز جنگی ساخت و شصت هزار سپاه جدید نوکر نهاد هشتم شوال سنه ۹۲۶ هجری نه سال سلطنت کرده بعمر پنجاه و چهار سال باجل خود درگذشت این پادشاه دراز قد کوتاه پا بزرگ جثه سرخ رنگ بزرگ چشم پر غضب بود و ریش خویش می تراشید و بعید افگنی شغف تمام داشت و شعر هم میگفت اشعار فارسی و عربی و ترکی او در دیار روم معروف هست

بیان دهم در ذکر سلطنت سلطان سلیمان خان

بعد مردن سلیم سلیمان بر تخت نشست در عهد این پادشاه بسیار حشمت و شوکت آل عثمان زیاده شد سیزده بار بذات خود جنگ نمود و در کشور خود بسیار عمارات تعمیر کرد و در مدت سلطنت چهل و شش سال

کارهای بزرگ را سر انجام داد نخستین قلعهٔ بلغراد را بذات خود فتح کرد و بمقر خلافت برگشت بعد ده روز
سه پسر او مردند باز از فرنسیس و دیگر نصاری بارها جنگیده اکثر فتح یاب گشته ابراهیم پاشا شوهر خواهر
سلیمان بحکم سلطانی لشکر بر نصاری کشید و زیاده از دو لک نصرانی را کشته و یک لک را
اسیر کرده برگشت و خزانهٔ شاهی را از زر و جواهر و تحفهٔ گران بها پر ساخت باز بر نصاری تاخته
بست و پنجهزار سر نصاری آورده برابر خیمهٔ سلطان مثل برج چید و این مهم عظیم را در هفت ماه
انجام داد شعر گشت از عیسائیان چندانکه از روی نیاز + عیسی اندر آسمان دامان پیغمبر گرفت + و در
سنه ۹۳۱ هجری ماه شعبان اهل حلب قاضی را در جامع مسجد کشتند شاه خبر یافته هفت مفسدین را
گرفته قصاص کرد و درین سال شاه نمسا ایلچی فرستاد و بعضی امور نامرضی نوشت سلیمان هم شاه
نمسا وکیل را قید کرده رخصت کرد و گفت که بشاه خود بگو که من خود آمده جواب سوالات تو میدهم
و در همان ایام دهم ماه ایار سنه ۹۲۹ مسیحی با یک لک و پنجاه هزار سپاه و سیصد ضرب توپ متوجه
کشور نمسا شد در اثنای راه قریب یک دریا باران بارید آب دریا بطغیانی آمد بسیار خیمه
و سپاه خراب گشت آخر بعد دو روز از ان تکلیف نجات یافته پیشتر قدم برداشت شاه موهکز
برای ملاقات آمد سلیمان جانب چپ بر کرسی نشانده بمهربانی گفتگو کرده خلعت گران بها
و سه راس اسپ با زینهای مرصع داده رخصت نموده جانب بلدهٔ بودگرسی رو نهاد شاه او دگر
که زم ار اشد بسیار نصاری علف تیغ شدند و آن ملک داخل کشور سلطانی گردید آخر این
سال سلطان بفتح و ظفر مراجعت کرده بکمال کر و فر باسلام بول آمد و در سنه ۹۳۲ هجری شاه
فرانسیس نامه نوشت و از اعدای خود شکایت کرد در ماه ربیع الثانی سنه مذکور جواب تحریر شد
باز در سنه ۹۳۳ هجری ماه محرم شاه فرانسیس خط نوشت که کنیسهٔ نصاری که در بیت المقدس بود
طلب کرد سلیمان بجواب رقم زد که از مدت دراز کنیسه مسجد اهل اسلام ست الکنون کنیسه نمیشود
و این مقدمهٔ دین و مذهب ست اگر مال و جاگیر طلب می کردید بشما می دادم و در نوزدهم
ماه رمضان المبارک سنه مذکور با دو لک سپاه از قسطنطنیه بر آمده متوجه بلاد صرب شد

وبه اقلعه را گرفت و بشوکت تمام بشهر بغداد رسیده سپاه را انعام داده و در سنه ۹۴۱ هجری بسمت عجم
متوجه گشته بغداد را گرفت و مقبرهٔ ابوحنیفه را از سر نو تعمیر کرد و تا شهر تبریز کوچ بکوچ رفته رو
بالکامی خود نهاده داخل قسطنطنیه شده ابراهیم پاشا وزیر خود را بکدام جرم کشته خیرالدین پاشا
را خلعت وزارت داد خیرالدین در سنه ۱۵۳۴ مسیحی شهر تونس را گرفت باز شاه تونس بمدد شاه
اسپین کشور خود بدست آورد و در سنه ۱۵۳۶ مسیحی سلیمان بعزم ملک گیری سوار شد و خیرالدین پاشا
را نیز با فوج دریا موج جدا رخصت کرده برای تسخیر ممالک نصاری حکم فرمود او بست و پنج جزیره
از جزائر بنادقه گرفت و سلیمان نیز بسیار شهر و قصبه و قریه را شامل ملک خود نمود که شرح آنرا
کتاب دیگر می باید و در سنه ۱۵۴۷ مسیحی سلیمان بملک عجم رو آورد در اثنای راه ایلچی علاؤالدین شاه
هندوستان رسید و نامهٔ پادشاه خود حواله کرد و بعد چندی روز جواب گرفته برگشت سلیمان از
لشکر عجم دوچار شد وقت شب عثمان پاشا در روم چند اسپ زاغان را بسته در فوج ایران
سر داد از غوغای غراب ایرانیان دانستند که فوج روم شبخون زد با خود ها جنگیدند و بسیار
کشته شدند سلیمان را این حیلهٔ عثمانی پسند آمد شاد شد و حکومت حلب عطا فرمود و با آشتی
برگشت و در سنه ۱۵۵۳ مسیحی مصطفی پسر سلیمان بغاوت اختیار کرد سلیمان بقتلش فرمان داد
و در سنه ۱۵۵۶ مسیحی مسجد سلیمانیه بنا کرد و در همین سال نامهٔ شاه عجم آمد و جواب رفت و بایزید
پسر دوم سلیمان راه بغاوت پیموده با پدر جنگیده هزیمت یافته سنه ۹۶۹ هجری بملک عجم رفت
شاه طهماسپ صفوی خسرو ایران بسیار احترام و عزت بایزید کرد سلیمان خفیه بعضی معتمدین
خود را با نامه نزد شاه طهماسپ صفوی فرستاده نوشت که پسر مرا حوالهٔ نوکران من کنید شاه
صفوی حواله نمود آنها بایزید و چار پسر او را کشتند سلیمان از خسرو ایران کمال خوشنود شده
خطی با لقاب بزرگ دوستانه نوشت و چار صد هزار دینار فرستاد القابیکه خوندکار روم
بدارای ایران و دارای ایران بخوندکار نوشت در تازی زبان باین مضمون است آسمان عظمت
مهر طلعت ماه رفعت بهرام هیبت خسرو نجابت دارا درایت مشتری سعادت مطلع صداقت

صاحب تیغ فریدون رآو مالک افسر کیقباد فروغ کوکب عواطف شریفه جامع مناقب حمیده و لطیفه
اورنگ آرای ایران طهماسپ (پهلوان ۱۲) شاه والاد و دمان مدام مورد نعم آلهی و مهبط انوار سماوی باد
محبوب درگاه آلهی مشرف بتشریف مواهب نامتناهی سلطان البرین خاقان البحرین خادم
حرمین شریفین آنکه فراهم شده است در شخص او قوت و مجد و فخر و قدرت و خلافت و فطنت و عدل
و شرف و انصاف و استقامت سلطان سلیمان خان بلند باد سناجق (جمع سنجق بمعنی نیزه ۱۲) او بر سموات و منقش باد
نام سلطنتش بر الواح ابدی و در سال نهصد و هفتاد هجری ملک افریقیا را گرفت شاه اسپین
بر ملک سلیمان حمله کرد و بعضی قلاع را گرفت سلیمان یکصد و هفتاد و یک جهاز جنگی با
مصطفی پاشا برای جنگ شاه اسپین بشهر مالطا فرستاد مصطفی ظفریاب گردید و چند هزار اسیر
بحضور قیصر آورد سلیمان بعزم جهاد کمر بسته بشهر بلغراد رسیده بسیاری بلدان نصاری را فتح کرد
در ۹۷۴ هجری دمیکه قلعۀ زیجات را محاصره کرده بود بعارضۀ وجع مفاصل باجل موعود انتقال کرد
محمد صقلی سپه سالار موت سلیمان را مخفی داشته کمر همت چست بسته در همان چند روز قلعه را گرفت بعد بیست و یک روز
از مردن سلیمان پسرش سلیم خان از بلدۀ بلغراد بسرعت تمام رسید زیرا با تدبیر فوج را از مردن سلطان آگاه نمود
اسمر اللون فسیح الجبهه عبوس الوجه عالی همت و مدت سلطنتش چهل و هشت سال و عمر هفتاد و چار سال بود
(در رنگ ۱۲) (کشاده پیشانی ۱۲)

بیان یازدهم در ذکر سلطنت سلیم خان ثانی

این پادشاه در ۱۵۲۴ مسیحی برابر ۹۳۰ هجری بوجود آمده و در ۱۵۶۶ مسیحی برابر ۹۷۴ هجری بر سریر سلطانی
نشسته نعش پدر را در قسطنطنیه آورده دفن کرد قوم ینگچری سر بشورش برداشتند سلیم
بانعام و اکرام فتنه را فرونشاند ایلچی شاه ایران نامۀ تعزیت و تهنیت با دو دانۀ مروارید کلان
بوزن چهل درهم و یک دانه یاقوت رمانی مثل شفتالو آورد و جواب گرفته برگشت من بعد
سلیم خان با امام صنعای یمن مصاف نموده والی صنعا را شکست داد و یوسف ناسی نام یهودی
ندیم سلیم بود چون سلطان و مصاحب هردو شراب بسیار می نوشیدند روزی یهودی
مذکور در عهد شاه زادگی سلیم بیان کرد که در جزیرۀ قبرس شراب نهایت عمده میشود

سلیم با و وعده ساخت که هرگاه بر تخت خواهم نشست جزیره را گرفته ترا حاکم آنجا خواهم کرد
یهودی برای ایفای وعده عرض کرد سلیم با مصطفی پاشا سیصد و شصت جهاز جنگی
برای تسخیر قبرس فرستاد سرداران بعد جنگهای فراوان جزیره را گرفتند و اموال بیشمار
با دو هزار دختر و پسر پیش شاه آوردند درین معرکه پنجاه هزار فوج سلطانی کشته شد شاه
اسپین و پاپ پادری مرشد نصاری باتفاق همدگر در دریا از سلطان جنگیدند و بسیار
زیان لشکر قیصری کردند درین واقعه ۲۲۴ جهاز قیصر تباه و خراب شد نصاری هر سال
۲۷ تشرین اول بوجه این فتح در اسپین وغیره عید مینمایند قیصر عزم انتقام کرد مگر در همان
ایام نصاری صلح نمودند سلیم بعارضهٔ بخار مریض گشته دوازدهم ماه کانون اول ۱۵۷۴ء مسیحی
برابر ۲۸ ماه شعبان ۹۸۲ھ هجری هشت سال سلطنت نموده بعمر پنجاه سال بساط زندگی برچید این پادشاه
باده نوش نغمه پرست زن دوست عیاش طبیعت بود مگر بحسن تدبیر محمد سقلی وزیر در کار مملکت فتور نشد

بیان دوازدهم در ذکر سلطنت مراد خان ثالث

بست و یکم کانون اول ۹۸۲ھ هجری بعد نه روز پسرش مراد سوم کلاه خسروی بر سر نهاده پنج برادر
خورد سال بی گناه کشته برابر قبر پدر در مسجد ایا صوفیا دفن کرد و چهار صد نصرانی را که در زندان بودند
رها نمود و بسیار امرا و اکابر را از خدمات معزول ساخت و در ۱۵۷۶ء مسیحی شنید که شاه ایران
مسموم مرد و پسرش از دست سپاه مقتول گردید در بلاد عجم اضطراب کلی راه یافته است فرصت غنیمت شمرده سمت
تفلیس سپاه فرستاد و گرجستان را گرفت و شانزدهم ماه کانون دوم ۱۰۰۳ھ هجری انتقال کرد آدم متوسط
القامة کم ریش زرد رنگ خرد چشم شهوت پرست بود در فغستان او پانصد کنیز بودند

فغستان

بیان سیزدهم در ذکر سلطنت محمد خان ثالث

وقت رحلت پدر خود در شهر مانیزیا بود مادرش صفیه سلطان خفیه خط نوشته از انتقال
پدرش خبردار کرده زود طلب کرد و تا آمدن پسر حال وفات مراد ثالث را بنحوی مخفی نمود که
وزرا هم آگاه نشدند محمد خان ثالث بعد دوازده روز آمده بر اورنگ قیصری اجلاس نمود

آن وقت خبر ارتحال مراد ثالث شائع شد باین وجه محمد خان ثالث تمام اختیار سلطنت بما در سپرد و پس
از چند روز نوزده برادر خود را فتح کرده برابر گور پدر مدفون نموده و ده زن پدر را که حامله بودند
در دریا غرق ساخت شاه نمسا با جیش قیصر محاربه کرده قشون رومی را مغلوب نمود محمد خان ثالث
سرلشکر فرهاد پاشا را کشته بجای او سینان پاشا را که پیر هشتاد ساله بود فرستاد سینان هم شکست
آخر ماه شوال سنه ۱۰۰۴ هجری محمد خان خود برآمد و شهر ارلو را در هفت روز بقهر تمام فتح نمود و شاه نمسا
پس پا کرده بر سر فرنگیان رفت بسیار کس را بیجان ساخت و در سنه ۱۶۰۳ مسیحی با عسکر سلطان و لشکر
شاه ایران جنگ شد سلطان مریض گشته رحلت کرد عمر این پادشاه سی و هفت سال و ایام سلطنت
منجمله آن نه سال و دو ماه بود افیون بسیار می نوشید و از شراب کراهیت می کرد حتی که بسیار شراب خانها را شکست

بیان چهاردهم در ذکر سلطنت سلطان احمد اول

وقتیکه بر تخت نشست سیزده ساله بود بعد جلوس دریافت نمود که شاه عباس صفوی در ملک
قیصر پا نهاده بلدهٔ اریغان و قلعهٔ قرص و دیگر اماکن را گرفته فوج رومی را مغلوب ساخته است
برای مقابله روان شد و از فوج ایران جنگیده مراجعت فرمود در این سفر از برف و سرما
و امراض لشکر روم بسیار تباه و خراب گشت اهالی بلدهٔ مجر از دست والی نمسا بجان آمده از
سلطان دادخواه شدند سلطان حمایت کرده شخصی را از اهل مجر تاج و نشان و تیغ مرصع
و فوج داده بران دیار شاه کرد از این رو بلدان قیصر که در قبضهٔ والی نمسا رفته بود باز شامل
ملک قیصر گردید و در سنه ۱۰۱۵ هجری بشهر برصه شتافته از شاه نمسا صلح کرده خراج گرفته عود نمود
و با مراد پاشا لشکر بر سر جان بولاد حاکم اکراد و امیر فخر الدین حاکم کوه لبنان کشید بعد مقاتله
بسیار جان بولاد گریخت و در حوالی حلب کشته شد اهل حلب سرهای مقتولان را نزد
مراد پاشا فرستادند امیر فخر الدین هم تاب مقابله و میان نیاورده فرار اختیار کرد مراد پاشا
بقسطنطنیه برگشت و در سنه ۱۰۲۰ هجری مراد پاشا برای جنگ ایران روان شد شاه عباس شکست
داده تبریز را گرفت شاه عباس بصلح پیش آمد مراد پاشا باجل خود درگذشت بجای او نصوح پاشا

مقرر شد و بعد چند روز باغوای مفتی قزلر اغاسی سلطان او را قتل کرد و محمد پاشا را منصوب نمود
و بسبب پهلو تهی نمودن از ایفای وعده که بران صلح شده بود درسنه ۱۰۲۴ هجری برای جنگ ایران
لشکر فرستاد فوج قیصر از برف و باران بی پایان فراوان برداشته مراجعت ساخت باین وجه محمد پاشا
معزول و خلیل پاشا منصوب شد و درسنه ۱۰۲۶ هجری برابر سنه ۱۶۱۶ مسیحی باروت هرمان ایلچی شاه فرانسا
بقسطنطنیه آمد سلطان احمد خبر یافت که نصاری در اسلامبول آهنگ فساد بسیار اسلحه در اماکن خود
جمع کرده اند خانه تلاشی نصاری گرفت و چار سردار نصرانی را گردن زد و لشکر گران برای تسخیر
ایران فرستاد فوج رومی از قشون ایران شکست خورد سلطان احمد از غلبهٔ اهل ایران
دل تنگ شده خود عزم سفر نمود و دران ایام که سنه ۱۰۲۶ هجری بود در عمر بست و پنج سال دوازده سال
سلطنت کرده انتقال کرد این پادشاه با زنان بسیار صحبت می داشت و در مکه و مدینه
هر سال نذر خطیر می فرستاد و مسجد بزرگی در اسلامبول که بجامع احمدی مشهور است و حوض
و توپخانه بنا کرده اوست و در زمانهٔ او شرب تماکو شائع شد که درسنه ۱۶۰۵ مسیحی اهل هولنڈ آوردند

بیان پانزدهم در ذکر سلطنت سلطان مصطفی پسر سلطان محمد ثالث

وقت مرگ سلطان احمد وصیت کرد که برادرم مصطفی را بر تخت نشانید زیرا که پسرم عثمان
سیزده ساله است لهذا مطابق وصیت مصطفی بر تخت نشست چون چهارده سال در زندان
مقید بود حوصلهٔ سلطنت نداشت اتفاق کرده باز او را قید کردند و عثمان پسر سلطان احمد را بر اورنگ نشاندند

بیان شانزدهم در ذکر سلطنت عثمان ثانی

عثمان بر تخت نشسته با خلیل پاشا فوج بر ایران فرستاد خلیل تا اردبیل رفته با شاه عباس
صلح نموده درسنه ۱۶۱۹ مسیحی مراجعت کرد قیصر خلیل را معزول و بجایش چلبی پاشا را منصوب
فرمود چلبی پاشا در فنون سپاه گری ماهر بود سکندر پاشا را برای جنگ از والی پولونیا
فرستاد فیمابین چند حرب صعب گردید بست هزار مردم پولونیا کشته شدند و ده هزار اسیر
در اسلامبول آمدند و قتل گشتند و با آنکه روس و فرنسیس و پاپ مددگار والی پولونیا بودند

اگر بر سپاه قیصری فتح میسر شد و گردان اسلام منصور ماندند و نصاری جزیه قبول کردند این
پادشاه با زنان میل کلی داشت و در شبستان بعشرت بسر می برد روزی از دختر مفتی شهر
نکاح کرد سران سپاه و ارکان دولت سخت ناخوش شدند که در غیر قوم خود سلطان چرا
عقد نمود و در همان ایام نوزدهم ماه ایار سنه ۱۶۲۲ مسیحی سلطان بعزم رفتن مکه معظمه برای حجة الاسلام
بیرون شهر خیمه زد سپاه بلوای عظیم نمود که تفصیلش بسیار است زیرا که شنیده بودند که پادشاه
بنام حج می خواهد که بیرون رفته فوج جدید فراهم کرده لشکر قدیم را که در هر امر دخل می دهند
مستاصل کند آخر بیچاره عثمان را بخواری و زاری کشتند که تفصیلش دراز است و مصطفی را
از محبس بر آورده تاج بر سرش نهادند و چونکه سلطنت فرنسیس بسبب قتل هنری چهارم شاه
فرانسیس متزلزل بود نظیر آن ازین فساد نیز تخلل عظیم در دولت عثمانی راه یافت و شاه عجم
فرصت یافته در کشور قیصر دست درازیها کرد که شرحش موجب طول کلام است سرداران
مصطفی را محض نالائق یافته از تخت بر داشته بستم ماه آب سنه ۱۰۳۲ هجری باز
در حرم سرا مقید ساخته مراد چهارم بن سلطان احمد اول را که پانزده ساله
جوان بود بشاهی پسندیده چتر سلطنت بر سرش افراختند و سلطان معظم ساختند

بیان هفدهم در ذکر سلطنت مراد خان چهارم

روز دوم جلوس خود مراد چهارم بجامع ایوب رفته حسب قاعده شمشیر در کمر بست
و بدریافت ظفرهای لشکر ایران و شکستهای عساکر قیصری لشکر بزرگ فراهم کرده
به بغداد فرستاد که بغداد را از دست عجم گرفتن نتوانست در مقامات مختلف چندین بار
فیمابین سپاه عجم و روم جنگهای بزرگ شد که شرحش را طومارهای باید آخر فوج روم
بعد رزمهای هولناک بغداد را فتح نمود شاه عباس صفوی خسرو عجم لشکر کشی کرد و پس از
حرب صعب بغداد را مفتوح ساخت و رومیان را آنقدر کشت که جویهای خون در
طرق و شوارع بغداد مانند سیل آب جاری گردید ابوبکر پاشا را زنده اسیر نموده در

بپنجرهٔ آهن بند کرده عذاب الیم چشانیده ودر آتش میان آب دجله بر سر کشتی سوخت نوری
افندی و عمر افندی وغیره اکابر را بر سردار کشید و محمد پاشا پسر ابوبکر پاشا را بسمت خراسان فرستاده
گشت وخود شاه عباس در بغداد مدتی مقیم مانده بمقابله حافظ پاشا شتافت و شهر موصل را
گرفت حافظ پاشا چند مرتبه مقابله نموده بقسطنطینیه برگشت وسامان حرب درست کرده
باز بمقابله آمد شاه عباس بر بغداد آمده با فوج روم محاربهٔ عظیم نموده غالب آمد لشکر قیصر
شکست یافته با دل شکسته باسلام بول برگشت حافظ پاشا یک ضرب توپ که بسیار
کلان بود وسلیمان شاه نام داشت آنرا بسبب گرانی همراه بردن نتوانسته در زمین دفن کرد
شاه عباس خبر یافته برآورده باصفهان فرستاد و چند مرتبه از رومیان جنگیده فائز المرام
داخل اصفهان شده بعد چندی داعی اجل را لبیک گفت هرگاه خبر رحلت شاه عباس
بروم رسید خسرو پاشا بایک لک و پنجاه هزار سپاه روانهٔ ملک عجم شد و بر ایرانیان غالب آمده
بموصل برگشت در پاشایان روم و سران آن مرزبوم فسادها برپا گردید و خلقی کثیر سر در گریبان
عدم کشید حتی در قسطنطنیه بسیار خانه جنگیها شد که تفصیل این فتنها را کتاب مبسوطی باید
امیر فخرالدین حاکم کوه لبنان با فرنیس وغیره اتحاد پیدا کرد زیرا که از سلطان در دل خود
هراس داشت چرا که در دمشق با خسرو پاشا جنگیده بود سلطان احوال دوستی او با نصاری
دریافته لبسر کردگی احمد پاشا بر سر او لشکر فرستاد لشکر سلطانی شکست خورد فیروز آغا و علی
را حکم شد او مقابلهٔ امیر نموده شکست داد درین معرکه امیر علی سردار لشکر امیر فخرالدین بقتل رسید
احمد پاشا دنبال امیر گرفته او را گرفتار ساخته بحضور سلطان آورد سلطان عفو جرائم
نموده نزد خود داشت ناگاه خبر رسید که نبیرهٔ امیر شهر بیروت را تاراج کرد و احمد پاشا را
در سواد دمشق شکست داد سلطان خشمناک گشته امیر را کشت و امیر مسعود و امیر حسین
هر دو پسران امیر فخرالدین را نیز حکم گردن زدن فرمود مگر بازجان بخشی کرد و از سر خون
آنها در گذشت و در سنه ۱۶۳۳ مسیحی بیست و سوم ماه شباط مراد چهارم لباس عربی پوشید

خود فولاد بر سر نهاد شملهٔ شال سرخ بران بسته عنان اسپ از سلسلهٔ آهن کرده با صد هزار
سپاه تیغ گزار سمت بغداد روان شد در اثنای طریق بهرام پاشا وزیر اعظم درگذشت بجای آن
طیار پاشا خلعت وزارت یافت المختصر منزل بمنزل قطع مسافت نموده در بغداد رسید
متصل مقبرهٔ ابو حنیفه خیمه زد و با لشکر ایران که در بغداد بود محاربهٔ عظیم نمود طیار پاشا کشته شد
بجای او مصطفی پاشا تشریف وزارت پوشید آخر بعد جنگ عظیم که پنجاه هزار ایرانی در آن
بی جان شدند بغداد را مسخر ساخته یکهزار عجم را زنده بدست آورده روبروی خود سر از تن
جدا کرده کوس ظفر کوفته بطمطراق تمام داخل قسطنطینیه شده بعارضهٔ بخار بر بستر رنجوری
افتاده حکم قتل ابراهیم برادر خرد خود داد مادرش ابراهیم را پنهان ساخته بگوش مراد چهارم
خبر قتلش رسانید مراد باحضار نعش فرمان فرمود حکیمیکه معالج بود گفت که دیدن مرده برای
شما بسیار مضر است میسر نخواهد شد آخر در همان چند روز نهم ماه شباط سنه ۱۶۴۰ مسیحی
موافق شانزدهم ماه شوال سنه ۱۰۴۹ هجری مراد قالب تهی کرد عمر این پادشاه ۲۵ سال و ایام سلطنتش
هفده سال بود نهایت شوق سواری اسپان با دیبا داشت هشت صد اسپ عمده در اصطبل خاص او بودند

بیان هجدهم در ذکر سلطنت سلطان ابراهیم خان

بعد مردن مراد چهارم ارکان دولت پیش برادرش ابراهیم که در حرم سرا محبوس بود رفتند
و گفتند که برادر شما شتقار شد تخت ملوکانه در برکرده رونق بخش اورنگ قیصری شوید
(ای فوت کرد ۱۲)
ابراهیم بسیار ترسید و لرزید و دانست که برادرم برای دریافت مافی الضمیر من این حیله کرده است
گفت من ترک دنیا نموده ام مرا بجهانداری کار نیست مردمان برای اطمینان او نعش مراد
با و نمودند مطمئن شده حکم دفن داد جنازهٔ مراد را مانند جنازهٔ سلاطین کیان بگورستان بردند
جملهٔ فوج و حشم سلطنت و در جنیبت (کوتل ۱۲) کل اسپان سواری او که بر پشت آنها زینها معکوس
نهاده بودند همراه بودند بعد سرداران ابراهیم را از محبس بر آوردند چون از روز میلاد
تا وقت جلوس به تخت گاهی بر اسپ سوار نشده بود بر تخت روان نشانده در مسجد ایوب برده

شمشیر با او حواله کردند و برسم سلامی توپها سر نمودند این کس بسیار چیچک و ضعیف العقل جوان
بیست ساله ترسنده مزاج سوای صحبت زنان هیچ سلیقه نداشت پانصد و پنجاه کنیزان بر حرم
در فغستان خود جمع کرده بعیش و عشرت نشست و زمام سلطنت بمادر خود و وزرای سلطنت سپرد
وزرای خیرخواه در انتظام کوشیدند و آبروی دولت عثمانی برقرار داشتند در سنه ۱۰۵۵ هجری
برابر سنه ۱۶۴۵ مسیحی نصاری بامراکب قیصری در دریا مزاحمت رسانیدند چارصد جهاز جنگی برای
تادیب کفار سمت جزیره مالطه از لنگرگاه قسطنطینیه روان شد و بفتح و فیروزی عود نمود
و در سنه ۱۰۵۶ هجری هم با نصاری جنگها واقع شد و از حسن تدبیر ارکان سلطنت خرابی رونداد مگر سران سپاه
بادشاه و وزیر او احمد پاشا را در لذات جسمانی منهمک یافته شوریدند و آهنگ قتل سلطان
کردند ابراهیم فراوان زر بخشیده جان خود بسلامت برد افسران پسر هفت ماهه او را سلطان
کردند و ابراهیم را در شبستان بند ساختند بعد ده روز بعض سرداران سعی در برآوردن
ابراهیم از قید نمودند افسرانیکه مقید کرده بودند بست و هشتم ماه رجب سنه ۱۰۵۸ هجری
ابراهیم را کشتند عمر این سلطان بست و نه سال و ایام سلطنتش نه سال بود

بیان نوزدهم در ذکر سلطنت محمد خان رابع پسر ابراهیم خان مقتول

محمد خان شیرخواره کودک هفت ماهه برای نام اورنگ آرا شد و مادرش کوسم سلطان
حاکمه گشت سرداران حکومت زن را قبول نکردند بلوای عظیم برپا نمودند در اسلامبول
اضطراب عظیم گردید آخر سلیمان خواجه سرا کوسم سلطان را قتل کرد از خانه او بسیار صندوق
روپیه و اشرفی و طلا و نقره و جواهر گران بها و زیور مرصع و ظروف ذهب و فضه برآمد
و تا سنه ۱۰۶۲ هجری آتش فساد و خانه جنگی در قسطنطینیه برپا ماند که تفصیل آن بسیار ست
و در سنه ۱۰۶۳ هجری تا چهل روز متواتر جابجا در کشور روم زلزله حادث شد و بسیار نقصان
مال و تلف نفوس گردید و از ماه ذی القعدة الحرام سنه ۱۰۶۳ هجری تا ماه جمادی الاولی سنه ۱۰۶۴ هجری
فیمابین پاشایان قتل و قتال دائر گشت چند پاشایان مردند بادشاه کم سن بود کسی

بخاطر نمی آورد آخر کوپرلی محمد نام وزیر شد این کس عاقل و مدبر بود خوب انتظام نمود و بعضی
لشکرها فرستاد اکثر جا غالب آمد و جزیرهٔ تنیدوس وغیره را مسخر کرد و در سنه ۶۸ هجری به بلاد...
لشکرکشی نموده یک لک و پنجاه هزار کافر قتل کرده بنصرت و اقبال برگشت در چند روز
از تدابیر صائب این دستور ذی شعور سلطنت روم رونق گرفت مگر زندگی وفا نکرد
پنج سال سه ماه ده روز کار وزارت را بوجه وجیه سرانجام داده هفدهم ماه ربیع الاول
سنه ۷۲ هجری جهان فانی را پدرود کرد وقت نزع سلطان محمد خان بر بالین او آمد و بسیار
حسرت و افسوس کرد و گفت که مرا وصیت کن وزیر جواب داد که در امور مملکت هرگز
زنان را دخل ندهی و در صحبت نسوان غافل مشو و سپاه خود را از خود راضی دار و هرگز
یک نفر سپاهی کم مکن و همیشه جهاد با نصاری برپا دار و ایشان را گاهی مهلت مده القصه
سلطان بعد رحلتش احمد پاشا پسر او را خلعت وزارت بخشید این کس نیز مثل پدر خود
بیدار مغز بود در ماه ذیحجه سنه ۷۶ هجری برای تسخیر قلعهٔ کریت روان شد پنجم ماه جمادی الاولی
سنه ۷۷ هجری متصل قلعه رسید بر این قلعه از بست و دو سال فوج قیصری در پی یورش
می کرد مگر از غایت استواری و فراوانی سامان قلعه داری فتح نمیشد احمد پاشا محاصره
نموده از صدمه توپهای کوه شکن جگر محصوران را پاشیده بست و هفتم ماه ایلول سنه ۱۶۶۹ مسیحی
اهالی قلعه عاجز آمده امان طلبیده بچشم گریان جبراً قهراً قلعه را خالی کرده رفتند احمد پاشا قرین فتح
و نصرت بحضور سلطان حاضر شد و درین سال یعنی سنه ۸۰ هجری بسیار خرابی در کشور
قیصر راه یافت ورای جنگ و جدال زلزله پی در پی آمده چند شهر را تباه کرد حتی که جبال
بزرگ شق شدند و از مرض طاعون هزارها مرد و زن مردند و از شدت برف و کثرت سرما بیشمار
چارپایان و پرندگان جان دادند و در اورشلیم یعنی بیت المقدس شخصی یهودی دعوی کرد
که من مسیح بن مریم ام و چون مرد طلیق اللسان صبیح الوجه بود خیل خیل یهود و نصاری
بر او جمع آمدند و این کس در شعبده بازی هم دستگاه داشت حاکم بیت المقدس اراده

گرفتاری او کرد مسیح جدید خود با سلام بول شتافت صدر اعظم احمد پاشا خبر یافته گرفتار کرد
عیسائیان نیز رواده در قید خانه پیش او رفته پابوس حاصل می کردند سلطان محمد برای
ملاقات رفت وگفت که من امتحان تو میکنم اینک در میدان استاده شو من لشکر خود را
میگویم که تیر باران کنید به بینم که بر تو پیکان اثر میکند یا نمیکند مسیح کذاب بر پای سلطان
افتاد وگفت که من طاقت امتحان شما ندارم سلطان بقتل او حکم داد مسیح مسلمان شد
وتوبه کرد همراه او بسیار عیسائیان مسلمان شدند وهمچنین شخصی دعوی کرد که من
مهدی موعود ام او هم بقتل رسید ودر سنه ۱۶۷۳ مسیحی برابر سنه ۱۰۸۴ هجری سوم ماه رمضان المبارک
سلطان احمد پسر سلطان محمد پیدا شد تا چند روز در بارگاه سلطانی بسیار مسرت
وسامان طرب مهیا ماند ودر سنه ۱۰۹۲ هجری برابر سنه ۱۶۸۱ مسیحی بست سال وشش ماه وزارت نموده
بعمر چهل ویک سال احمد پاشا بدار آخرت رفت بجای او مصطفی پاشا وزیر شد وسلطان بعزم
ملک گیری با صد وپنجاه هزار سپاه بکمال تزک واحتشام از قسطنطنیه بر آمد مصطفی پاشا
را برای تسخیر شهر فینا که از کشور والی نمساست پیشتر روانه کرد مصطفی در ملک نصاری قدم نهاده
بقتل ونهب بازوی همت کشاده چهل هزار اسیر گرفت وشهر فینا را محاصره نموده از ضرب
گولهای توپ اکثر اماکن رفیعه را منهدم کرد شب وروز تا چهل وپنج روز از طرفین مثل
تگرگ گولهٔ توپ می بارید دود سیاه باروت روی مهر وماه پوشید سپاه ورعیت فینا
خوب جنگیدند واز سلاطین نصاری فوج برای مدد طلبیدند دوازدهم ماه ایلول سنه ۱۶۸۳ مسیحی
هشتاد هزار لشکر نصاری مختلف القوم برای کمک رسید سردار کلان جیش نصاری گفت
که سپه سالار روم مرد غافل معلوم می شود زیرا که در زمین نشیب لشکر خود را جا داده است واماکن
بلند را بی محافظت گذاشته بیشک من بر او چیره دست خواهم شد بعده بمیدان جنگ
آمده رزم آرا گشت از بام تا شام آنمایه جنگ توپ وتفنگ گردید که روی آسمان از غبار

ودود باروت ناپدید شد و هزارها آدم طرفین در خاک و خون غلطیدند چون شام شد هر دو سپاه
بخیام خود برگشتند سپاه روم بسیار خسته بود خیمه و خرگاه گذاشته نیم شب خفیه برخاسته رفت
صبح نصاری خبر یافتند نهایت شاد شدند و بر خیام خالی ریختند و مال و متاع وافر بدست
آوردند و در سپاه خود قسمت نمودند سلطان ازین گریز بر مصطفی عتاب فرمود و از وزارت
معزول کرده ابراهیم پاشا را خلعت داد پاپ مرشد نصاری برای جنگ نمودن از سلطان
تمام نصاری را تحریص کرد جابجا از نصاری و اهل اسلام جنگ و جدل رو داد و بیشتر هر طرف
غلبهٔ نصاری شد سلطان حیران شده ابراهیم پاشا را ناکاره یافته موقوف کرد و سلیمان
پاشا را منصوب نمود و از دهم ماه آب سنه ١٦٨٧ مسیحی سلیمان برای مقاتلهٔ نصاری شتافته
از میدان گریخته بقسطنطنیه برگشت سلطان خشمناک شده قتل کرد و سیاوش پاشا را منصب وزارت
بخشید تمام سال با آفات و آلام پایان آمد و از قحط سالی و آتش زدگی کشور روم زیاده تر خراب شد
بعده سپاه ینگ چری از سلطان ناراض گردید خواستند که فتنه برپا کنند سلطان را از تخت بردارند
سلطان محمد برادر خود سلیمان خان ثانی را سلطنت سپرده گوشهٔ عافیت گزید سوای اشکار امر دیگر نمی پسندید

بیان بستم در ذکر سلطنت سلیمان خان ثانی پسر سلطان ابراهیم

پیدایش این پادشاه سنه ١٠٥٢ هجری و جلوس بر تخت در سنه ١٠٩٩ هجریست بعد نشستن سلیمان سپاه خود
سیاوش پاشا را بر دهلیز خانهٔ او قتل کردند و دیگر سیصد کس درین سانحه از جان گذشتند
فیمابین سرداران فوج بسیار جنگ و جدال شد ازین سبب نصاری هر طرف غلبه کردند و کسی
متوجه دفع دشمن نشد القصه بعد کشته شدن سیاوش اسمعیل پاشا وزیر شد و بعد سه ماه
معزول گردید پس ازان تکفور مصطفی پاشا وزیر شد و در هجدهم ماه ایلول سنه ١٦٨٨ مسیحی
والی نمسا شهر بلغراد را گرفت ذو الفقار افندی برای وکالت پیش شاه نمسا روان شد والی نمسا
از ایلچی گفت که در بروی من مرا سجده کن سفیر قبول نکرد ده ماه درین رد و بدل و سوال و جواب
منقضی شد سلطان سلیمان ازین امر سخت برهم گشته بنفس نفیس خود برای مقابلهٔ والی نمسا

خود سرکشی ملا گویند
که باغوا در دشمن گذرد
بعمان کند در بر کوفته
کسی گوشش نداده

برآمد بعد حرب صعب غالب آمد و کشور خود را از دست کفار گرفت و همراه گوپرلی مصطفی پاشا سپاه بر نمسا فرستاد چون خزانه تهی بود تمام آلات طلا و اوانی نقره را در دار الضرب مسکوک ساخته بصرف لشکر آورد و آخر بذات خود صد هزار سپاه گرفته بکشور دشمن در آمد و بزور شمشیر چند جا گرفته بلدهٔ بلغراد را بقبضهٔ خود آورده بفتح و اقبال داخل قسطنطنیه گشته بست و ششم ماه رمضان سنه ۱۱۰۲ هجری سه سال و نه ماه سلطنت کرده بمرض استسقا انتقال کرد شوق تعمیر مکانات فرح افزا و بساتین دلکشا بسیار داشت +

بیان بست و یکم در ذکر سلطنت احمد خان ثانی

بعد رحلت سلیمان دمیکه احمد خان ثانی بر مسند سلطانی نشست ارکان دولت حیاتی زاده حکیم باشی را مقید نمودند و گفتند که اینکس آب و نان سلیمان بند کرده کشته است و احمد خان کوپرلی مصطفی پاشا را برای محاربهٔ شاه نمسا کسیل کرد با مصطفی و نصاری مقابله شد مصطفی دلیرانه پیش پیش فوج بر اعدا میرفت ناگاه از ضرب بندوق بر زمین افتاد و جان بجان آفرین داد فوج روم هزیمت یافت مگر در همان روزها لشکر بحری بر نصاری غالب آمد نصاری مغلوب شدند علی پاشا بمرتبهٔ وزارت رسید چون بد مزاج بود مردمان متنفر گشتند سلطان معزول کرده بجزیرهٔ قبرس فرستاد و حاجی علی پاشا والی حلب را وزیر کرد و در سنه ۱۱۰۴ هجری ربع شهر قسطنطنیه از آفت آتش زدگی سوخت و حاجی علی از عهدهٔ خود موقوف گشت و شخصی مصطفی نام دستور (یعنی وزیر) سلطان گردید شاه نمسا فرصت یافته بلدهٔ بلغراد را محاصره کرد پنجم ماه ذی القعدة الحرام سال مذکور فوج گران از اسلامبول روان شد شاه نمسا خبر ورود عساکر قیصری دریافته ترک محاصره نمود شاه لندن و هولنڈ با قیصر و والی نمسا مصالحت کنانیدند و در ماه محرم الحرام سنه ۱۱۰۵ هجری باز در قسطنطنیه آتش افتاد پارهٔ شهر خاک سیاه گشت مصطفی از پایهٔ وزارت افتاد و احمد پاشا بمرتبهٔ وزارت رسید این کس ممانعت کلی نمود که نصاری لباس رنگین و کفش زرد و کلاه سمور نپوشند و بر اسپ سوار نشوند رخت سیاه در بر کشند و بر خر سواری کنند

تا فرق میان مسلم و کافر عیان باشد بعد چند روز احمد پاشا معزول و منشور علی پاشا والی طرابلس شام برخدمت وزارت منصوب گردید و در ماه کانون دوم سنه ۱۶۹۱ مسیحی موافق بست و یکم ماه جمادی الآخر سنه ۱۱۰۶ هجری سه سال و هشت ماه سلطنت کرده بمرض استسقا احمد خان ثانی نقد زندگانی بقابض ارواح سپرد این پادشاه مرد فاضل خوشنویس بود و بسیر و شکار و سماع نغمه انس تمام داشت

بیان بست و دوم در ذکر سلطنت سلطان مصطفی خان ثانی پسر محمد خان چهارم

این پادشاه بر تخت جلوس نموده فرمان نوشت که بندگان خدا را درست نیست که در خانهای خود آسایش کنند زیرا که دشمنان اسلام در ملک اسلام هجوم آورده اند و اجداد من پیوسته با نصاری جهاد می کردند من هم مثل آبای خویش با کفار محاربه نمودن می خواهم پس ای مسلمانان اطاعت من کنید من بعد بسرکردگی حسین پاشا جهازات جنگی برای مقاتله نصاری فرستاد حسین پاشا در بحر ابیض بر نصاری چیره دستی نموده جزیره ساقس را گرفت و خود با لشکر روم برآمده از والی نمسا جنگ نموده شکست فاحش داده توپخانه نصاری گرفته اکثر قلاع را منهدم ساخته در موسم سرما بشهر ادرنه اقامت نموده در اوائل گرما فوج جرار برای مدافعت والی نمسا گذشته با اسیران نصاری و توپخانه شان که مردانه سر میدان گرفته بود با شوکت و دبدبه تمام داخل قسطنطنیه شد ناگاه در همان ایام خبر رسید که مسکوب یعنی روس قلعه ازوف را محاصره کرده است سلطان برای مدافعت دشمن لشکر جرار گماشت فوج شاهی از روس جنگیده سی هزار روسی را سر میدان کشت و قرین ظفر برگشت من بعد سلطان صد هزار فوج همراه گرفته برای محاربه والی نمسا کوچ کرد و بعد جنگ مظفر و منصور عود نمود باز خبر اجتماع فوج نمسا شنیده بذات خود روان شد و الماس پاشا را پیشتر فرستاد الماس در جنگ کشته شد شاه لندن و هولند در میان افتاده فیما بین قیصر و والی نمسا بست و ششم ماه رجب سنه ۱۱۱۱ هجری برابر بست و ششم کانون دوم سنه ۱۶۹۹ مسیحی مصالحه کردند سلطان بشهر ادرنه برگشته چند روز سیر و شکار نموده بقسطنطنیه آمد سران سپاه از صلح کردن سلطان با نصاری ناراض شده باغی شدند سلطان

رنگ مانده دگرگون دیده احمد خان برادر خود را تخت و تاج سپرده ترک سلطنت کرده جان خود را از اعدا محفوظ نمود

بیان بست و سوم در ذکر سلطنت احمد خان ثالث بن سلطان محمد رابع

سلطان احمد وقت جلوس جوان سی ساله بود سران سپاه خود سر فیض الله افندی شیخ الاسلام را قتل کردند شاه دم نزد هرگاه صاحب اختیار شد بعضی مفسدین را کشت و برخی را معزول نمود و در مدت قلیل چند پاشا را وزیر نموده ناکاره یافته موقوف ساخت آخر علی پاشا را مستقل وزیر کرد و در سنه ۱۱۱۵ هجری با نصاری جهاد نموده مغلوب ساخت و در سنه ۱۱۲۱ هجری در میان شاهان نصاری سخت جدال گردید بطرس شاه مسکوب بر کارلوس شاه سوید غالب آمد کارلوس بدرگاه قیصر پناه گرفت مسکوب از الکای قیصر مزاحمت کرد محمد پاشا بحکم سلطانی برای تادیب و تنبیه نهضت نمود بر سپاه مسکوب غالب شد و صلح کرده برگشت سلطان را صلح منظور نگشت باین جرم محمد پاشا از خدمت موقوف و یوسف پاشا منصوب گردید آخر در سنه ۱۷۱۶ مسیحی صلح نامه با قیصر و مسکو برای بست و پنج سال نوشته شد قیصر از یوسف هم ناراض گشته معزول فرموده سلیمان پاشا را گماشت و فرمان داد که کارلوس را بملک او برساند و برای مصارف او زر از خزانه شاهی ده کارلوس ده لک روپیه طلب کرد باو عنایت شد یازده لک روپیه دیگر خواست سلیمان پاشا برهم گشته لشکر زور را حکم کرد که کارلوس را جبرا از کشور قیصر بدر کنید آن وقت نزد کارلوس صرف سیصد پیاده بودند با بست و شش هزار فوج روم مقابله کرد و گرفتار شد سلیمان در قلعه دمیدطاش قید ساخته بعد چندی بشهر دیموتیکا فرستاد سلطان برای خرج کارلوس درماهه معین کرد و سلیمان را باین قصور که بی حکم زیادتی کرد موقوف نمود و ابراهیم پاشا را بجای او مقرر کرده بعد بست و یک روز معزول ساخته علی پاشا را مامور فرمود کارلوس حسب الطلب همشیره خود عازم سوید گردید قیصر بعزت مرخص فرموده شش صد چاوش همراه کرد و هشت سر اسب با زین مرصع و قبا و شمشیر جواهر نگار عطا کرده دوازدهم ماه تشرین اول سنه ۱۱۲۶ هجری رخصت نمود کارلوس مشکور منت قیصر شده بملک خود رفت و در سنه ۱۱۲۷ هجری

فوج شاهی بر اکثر بلاد وجزائر بنادقه استیلا یافت والی نمسا عهد شکنی کرده با جیش قیصر مصاف کرد
علی پاشا کشته شد فوج شکست خورد خلیل پاشا والی بغداد خلعت وزارت پوشیده از قسطنطنیه
برآمده بشهر اورنته رفته ازانجا بمدینه بلغراد شتافته از سپاه نمسا جنگیده هزیمت یافت ازین سبب
معزول گشت باز محمد پاشا وزیر شده بعد هشت ماه موقوف گردیده داماد ابراهیم پاشا بمنصب
وزارت رسیده بست ویکم ماه تموز ۱۷۱۸ مسیحی با والی نمسا صلح کرد در عهد سلطنت احمد خان
یکصد وچهل مرتبه در قسطنطنیه آتش افتاد وبسیار اماکن خاک سیاه شدند وبا مسکوب و والی
بولونیا صلح روداد ولشکر رومی بملک عجم رو آورده تا نهاوند وتبریز رسید شاه عجم پیام صلح فرستاد
سلطان قبول کرد بشرطیکه شاه ایران از بلاد روم آنچه گرفته است باز سپارد هنوز این گفتگو طی
نشده بود که شاه ایران مرد وپسرش طهماسپ ثانی بر تخت کیانی نشست نادر شاه سپه سالار
ایران بر تبریز آمده از فوج روم صف آرا شده سپاه روم را شکست داد سلطان سامان
لشکر دیگر برای ایران کرد ناگاه در فوج قیصر فساد بر پا گشت ابراهیم پاشا بقتل رسید ودر
ماه محرم سنه ۱۱۴۳ هجری سپاه خیره سر احمد خان را از تخت برداشتند ومحمود را بر سریر خلافت متمکن نمودند

بیان بست وچهارم در ذکر سلطنت سلطان محمود اول

حینیکه محمود در ساعت مسعود بر چار بالش قیصری اجلاس نمود بلوای عظیم در سپاه بود قریب
شش هزار سپاهی وچند پاشا درین فتنه راه فنا پیمودند آخر ابراهیم پاشا والی حلب وزیر شد
وبعضی سرکشان را قتل کرد وبرخی را معزول ساخت وبعد چند روز خود هم از اوج وزارت
افتاد عثمان پاشا وزیر گشته براه دریا بمصر روان شد جهازات جنگی شاه اسپین حمله نمودند ومراکب
قیصری را درهم وبرهم کردند واز سر غلبه گرفتار کرده بشهر مالطه بردند هرگاه بلنگرگاه مالطه آمدند
مردمان شهر برای تفرج رسیدند شخصی فرنسیس اگر نوود نام که در مالطه می بود بر جهازات قیصر
سیر کنان گذر کرد ودر یک گوشه عثمان پاشا را بی توشه مجروح یافت حکام اسپین را مشتی زر
داده عثمان را گرفت وبخانهٔ خود آورد وعلاج کرد هرگاه صحت یافت بمصر برد ازانجا بقسطنطنیه

آورد عثمان بغایت ممنون شده زر خطیر بخشید و در سنه ۱۷۳۲ مسیحی طوپال عثمان پاشا برای مقابله
عجم لشکر گرفته از استنبول برآمد و در سواد بغداد لشکر طهماسپ ثانی والی عجم را هزیمت داد
و تا کردستان شتافته برگشت باز سلطان محمود احمد پاشا و عارف پاشا و ابراهیم پاشا
و رستم پاشا هر چهار را با فوجهای آراسته با یران فرستاد پاشایان بر کرمانشاه و سنادلان
و همدان و غیره استیلا یافتند طهماسپ ثانی با چهل هزار فوج مقابل شده شکست خورد
فوج روم پیشتر قدم نهاده کاشان را تاراج کرد طهماسپ ثانی ایلچی برای صلح نزد احمد پاشا
فرستاد نادرشاه که آنوقت حاکم سیستان بود طهماسپ ثانی را از تخت برداشته پسرش عباس ثالث
را برای نام بر اورنگ متمکن کرده بقیصر نوشت که هر قدر از بلدان ایران در قبضهٔ شما آمده است
از آن دست بردارید ورنه اینک از من بجنگید و قبل از وصول جواب با قشون ایران
متصل بغداد تاخته لشکر قیصر را ته و بالا کرد و دجله را عبور کرده بغداد را محاصره نمود قیصر توپال
عثمان پاشا را با هشتاد هزار فوج گسیل کرد نادر خبر آمدن فوج روم دریافته ششم ماه صفر
سنه ۱۱۴۶ هجری کنارهٔ دریای دجله صف آرا شد نُه ساعت فیمابین جنگ بزرگ گردید آخر
نسیم ظفر بر پرچم رایات رومی وزید نادر فرار کرد محاصرهٔ بغداد مرتفع گشت خبر نصرت بقیصر رسید
سه روز در قسطنطنیه چراغان روشن شدند و در قصر قیصر نهایت مسرت ماند نادرشاه فوج
جمع ساخته بعد سه ماه باز مقابلهٔ عسکر رومی اختیار کرد در محاربهٔ اول و دوم غلبه از طرف
سپاه روم ماند و در مصاف سوم شکست فاحش بر فوج روم افتاد و توپال پاشا سر میدان
کشته شد قیصر این خبر شنیده بسیار تأسف کرده علی پاشا را برای مقابلهٔ نادر تجویز کرد
باز اسمعیل پاشا را انتخاب نمود سپس آن محمد پاشا را گماشت و در همین تردد ششم صفر
سنه ۱۱۴۹ هجری با مسکوب هم محاربه دست داد نادرشاه پی در پی بر لشکر روم تاخته هر بار
پس پا ساخته تا شهر کرکوک کوس فتح نواخته نهیب بسالت خود در قلوب انداخته سلطان محمود
بجز صلح چاره ندیده آشتی نمود و سرحد روم و ایران جائیکه در زمان سلطان مراد چهارم بود

مقرر فرمود و همچنین با مسکوب باین شرط صلح کرد که جهازات او در بحر اسود نیاید و شهرهای قیصر که سابق
مسکوب گرفته است باز سپارد و قلعه ازوف را از دست خود منهدم سازد و مثل سائر نصاری صرف
بر اهالی تجارت در کشور روم آمد و رفت دارد و این قرار و مدار فیمابین هر دو سلطنت در شهر
بلغراد استحکام گرفت و با پادشاه نمسا نیز چند مرتبه جنگیده مصالحه ساخت و فرنسیس را نیز برای بیست و هفت
سال صلح نامه نوشته داد و بیستم ماه کانون دوم سنه ۱۷۴۰ مسیحی با پادشاه سوید نیز را آشتی نمود و آسوده و در سنه ۱۷۴۶ مسیحی
محمد بن عبد الوهاب و امیر سعود در عرب فتنه عظیم برپا کردند و در حرمین شریفین فسادها نمودند که شرح و بیان آن علیحده
کتاب می باید سلطان محمود مریض شده بیست و دوم ماه صفر سنه ۱۱۶۷ هجری جامه گذاشت و بعالم عقبی شتافت
ولادت این پادشاه در سنه ۱۱۰۸ هجری بود باین حساب پنجاه و هشت سال ایام زندگانی محمود می شود

بیان بیست و پنجم در ذکر سلطنت سلطان عثمان خان ثالث

عثمان خان ثالث پسر مصطفی خان ثانی برادر محمود اول است در سنه ۱۱۱۳ هجری بوجود آمد و در مجلس بزرگ شد
و در سنه ۱۱۶۷ هجری بر وساده سلطانی قدم نهاد مرد عزلت پسند بود سعید افندی را وزیر کرد و از افسران
فوج ترسید که مبادا اولاد سلطان احمد خان ثالث را بپادشاهی بردارند ازین وجه محمد و بایزید و آلخان
را قتل کرد و در سنه ۱۱۶۹ هجری خانه صدر اعظم و اماکن دو ثلث شهر قسطنطنیه تا قرب ایاصوفیه از آتش
سوخت و در سنه ۱۱۷۱ هجری سعید افندی را موقوف کرده محمد راغب پاشا را وزیر ساخت و در همان ایام
پانزدهم ماه صفر سنه ۱۱۷۱ هجری سه سال سلطنت کرده جامع عثمانی را که محمود اول بنا نهاده بود تمام نموده انتقال کرد

بیان بیست و ششم در ذکر سلطنت مصطفی خان ثالث

مصطفی مالک تخت و دیهیم گشته با وزیر صاحب تدبیر راغب پاشا عقد خواهر خود صالحه سلطان بست
این دستور مرد ذی شعور بود اراده جهاد داشت مگر زود انتقال کرد و بجای او حمزه پاشا وزیر شد بعد شش ماه
موقوف گردیده مصطفی پاشا باوج وزارت ترقی کرد و بعد یک سال و شش ماه از اوج اعتبار افتاده
محسن زاده محمد پاشا وزیر گشته بعد سه ماه موقوف شده سلحدار ماهر حمزه پاشا بدرجه وزارت رسیده
بعد چهل روز موقوف گردید علی پاشا وزیر شد و درین مدت عزل و نصب تا سنه ۱۱۸۳ هجری چند بار با مسکو

جنگ شد آخر لشکر سلطان فتح یافته توپخانهٔ روس گرفته بقسطنطنیه آمد و پنجم ماه ذی القعده
۱۱۸۷ سنه هجری برابر بیست و یکم کانون دوم ۱۷۷۴ سنه مسیحی سلطان باجل خود قالب تهی کرد

بیان بست و هفتم در ذکر سلطنت سلطان عبدالحمید خان

۱۲۰۳ فوت شد

این پادشاه برادر سلطان مصطفی ثالث پسر سلطان احمد سوم است ولادتش در ۱۱۳۷ سنه هجری و جلوس
آن در ۱۱۸۷ سنه هجری اتفاق افتاد آدم صلح پسند بود و بهیم بر سر نهاده بیست و یکم ماه تموز ۱۱۸۸ سنه هجری برابر
۱۷۷۴ سنه مسیحی از پادشاهان نصاری صلح نمود زیرا که بسبب کثرت خانه جنگیهای پی در پی در سلطنت
ضعف قوی یافته بیشد و ملک از سرکشی سپاه و افسران ننگ تباهی پذیرفته بود من بعد حسین پاشا را
برای تادیب سرکشان دیار عرب فرستاد بغات سر فرود آوردند و غبار فتنه فرو نشست مگر روس
جمع باغی ۱۲
و والی نمسا باهم متفق شده سر بشورش بر داشتند یوسف پاشا و علی پاشا برای مقابله شان رخصت یافتند یوسف
نخستین با عساکر نمسا جنگید و قلعه شبیش و غیره را مسخر نمود و شاهین علی پاشا با روس بوجه معقول مقابله کرد
سلطان بعمر شصت و چهار سال شانزده سال فرمان روائی کرده ۱۲۰۳ سنه هجری بعالم بقا شتافت این پادشاه محب اهل اسلام و حلیم الطبع بود

بیان بست و هشتم در ذکر سلطنت سلیم خان ثالث پسر مصطفی خان ثالث

در ۱۱۷۱ سنه هجری این سلطان از عالم عدم بشهرستان وجود خرامیده بود و در ۱۲۰۳ سنه هجری برابر ۱۷۸۹ سنه مسیحی
بر تخت حکومت آل عثمان پا نهاد و همت خود بطرف آراستگی فوج بری و بحری گماشت در مدت
قلیل یکصد و پنجاه هزار فوج آراست شاه نمسا و مسکوب برای مقابله رو برو آمدند تا دو ماه جنگهای سخت
رو داد چهارم ماه آب ۱۷۹۱ سنه مسیحی با سپه سالار روس صلح گشت مگر ملکه مسکوب کاترینا نام که
شوهر خود بطرس سوم را کشته بر تخت ملک نشسته بود قبول نکرد و لشکر جرار بر قلعه اسمعیل فرستاد و در قلعه
سی هزار فوج رومی بود و میکه فوج روس بر قلعه یورش کرد آنقدر از توپ و تفنگ روسیان کشته شدند
که خندق قلعه از جثهای مقتولان پر شد چون سپاه روسی بیشمار بود بر فصیل قلعه صعود نمودند
سه روز و شب آنقدر اندرون قلعه جنگ گردید که زمین قلعه از خون رنگین شد زن و بچه قلعگیان هم
داد مردانگی دادند و جمله کشته شدند بجز یک کس که از این معرکه هولناک برای اطلاع روانه قسطنطنیه شده بود

متنفسی زنده نماند الگاه روسیان در قلعه عمل نمودند لشکر قیصر این واقعه شنیده مثل دریا بکمال غضب موج زد و اراده رفتن برای انتقام خواست لیکن در همان چند روز در شهور ۱۲۲۱ هجری شاه انگریز و پروشیا در میان افتاده صلح کنانیدند یوسف پاشا از عهده وزارت موقوف شد و محمد پاشا که پیر هشتاد و شش ساله بود منصوب گشت وکاترینا ملکه روس بمقر اصلی خود شتافت من بعد بونا پاٹ شاه فرنسیس از انگریزان جنگیده سخت بون کرد و با سلطان سلسله محبت مستحکم ساخت سلطان سلیم قواعد جنگ مخترعه نصاری پسند کرده خواست که لشکر خود را تعلیم کند لهذا بعضی کسان را نزد شاه فرانسیس فرستاد تا آیین قواعد سپاه آموزند مگر سپاه ینگیچری این روش را نه پسندیدند و سر از حکم برتافتند بالجمله مسمی اورخان در سنه ۱۲۰۶ هجری لشکر نظام که عبارت از سپاهی قواعد دان است در قسطنطنیه آراسته کرد و سلطان در فکر استیصال ینگیچری که عصیان شان از حد گذشته بود گردید چون سرداران ینگیچری آراستگی فوج جدید بروش فرنگیان دیدند سخت پیچیدند و آشفتند و فتنه عظیم برپا کردند که شرح و بسط آن موجب طول کتاب است سلطان جوانان بست و پنج ساله را نوکر گرفته هر روز در ترقی فوج نظام می‌کوشید دو هزار فوج قواعد دان زیر حکم مسعود آغا در قسطنطنیه مکمل شد که از او در جنگ عکه خیلی مردانگی بوقوع آمده بود و دوازده هزار فوج نظام در شهر قرمان زیر فرمان قاضی پاشا مرتب گشت سلطان قاضی پاشا را با سپاه نظام در اسلام بول طلب کرد قاضی از قرمان روبراه نهاد شبی یک دشمن قاضی بارادهٔ قتل در خیمه آمد قاضی مرد شجاع بود بیدار شده دشمن را قتل ساخت و متصل دار السلطنه رسید فوج ینگیچری خبر یافته در شهر شور و شغب کردند و در چند مکان آتش زدند و در قهوه خانها و مساجد فوج فوج جمع شدند و ارکان سلطنت را دشنامهای فحش دادند و بکفر و الحاد منسوب نمودند سلطان مجبور گشته در تشفی و تسکین ینگیچری کوشید و قاضی پاشا را فرمود که بمعسکر خود برگردد و بعد این سانحه بونا پاٹ شخصی را که در فنون قواعد سپاه بی نظیر بود نزد سلطان دوستانه فرستاد و نوشت که با دوست شما دوست و با دشمن شما دشمن ام پیوسته معلمین ماهر فن را برای تعلیم فوج بری و بحری خواهم فرستاد که انگریز و روس را از بوغاز استنبول و نهر طونا مجال عبور و مرور نماند روس این حال دریافته بر ملک قیصر لشکر فرستاد و انگریزان که از دست...

ینگیچری لفظ ترکیست بکسر یا بمعنی نو و چری [illegible] ... مسلمانان ... ینگیچری نوشته‌اند لفظ صحیح ینگیچری است بفتح یا و کسر نون ... چنین ... نظام ... روم ... جوانان از ۱۵ سال تا ۲۵ سال تنومند تندرست بی عیب شریف و نجیب را در فوج می‌گرفتند لهذا سپاه جنگی باین لقب ملقب شد و بعد چندی چنان باین نام معروف گردید ... اقوام شان بکار ... و از ... بسبب بغاوت ... ینگیچری در زمان سلطان محمود ... شد ... عساکر سلطانی قواعد حرب ... نصاری آموخته معروف به نظام گشت والله اعلم ۱۲ محمد عباس مدظله العالی

بوناپارت بجان بودند می خواستند که سلطان با قطع آشتی کند مگر سلطان در دام مکر و فریب انگریزان نمی آمد و اسلام بول را از توپهای کلان و سامان جنگ و جهازات جنگی بمرتبهٔ اتم مستحکم کرد سفیر انگریز مایوس شده بدر رفت و بحکم پادشاه خود در حالت غفلت بر اسکندریه قابض گشت فوراً محمد پاشا حاکم مصر لشکر کشیده اسکندریه را از دست انگریزان باز گرفت انگریزان باز سلسلهٔ دوستی جنبانیدند و بواسطهٔ خود از روس صلح کنانیدند بعد این واردات ملک محمد پاشا را سلطان از مرتبهٔ وزارت انداخت و عزت محمد پاشا را بجای او افراخت بعد سه سال عزت را نیز خانه نشین کرده یوسف پاشا را وزیر نمود بعد شش ماه او را هم جدا ساخته حافظ اسمعیل پاشا را خلعت وزارت داد و پس از یک سال حافظ را نیز یکسو نموده حلمی ابراهیم پاشا را بوزارت مختص کرد و در سنه ۱۲۲۱ هجری سلطان متوجه ترقی و ترتیب فوج نظام شده کوشش بلیغ نمود در قلاع بوغاز قسطنطنیه طرف بحر اسود گروهی از قبائل سپاه ینگچری معروف بفوج یمق بود افسر این فوج مصطفی قبقچی اوغلی نام بمعاینهٔ توجه خاطر سلطان بطرف فوج جدید نظام باغی شد و با سپاه یمق برای استیصال پاشایان و سرداران که باصلاح شان فوج قواعد دان ملازم شده بود در قسطنطنیه در آمد و سپهبدان ینگچری نیز بمصطفی قبقچی نوشتند که ما مریدان بکتاش ولی هستیم مایان را مددگار خود دانید و ما بدل می خواهیم که آیین دین مبین قوی شود و نظام فوج نو از هم پاشد و وزرای فجار و امرای نابکار فی النار شوند این کسان می خواهند که نفقهٔ مایان بگیرند و بعسکر جدید دهند باین سبب گرد فساد سر بفلک کشید بلوای عام گردید هشت صد ینگچری با گروهی از یمق بمعسکر بحری رو آوردند سپاه بحری مانع دخول سرحد خود شد باغیان باواز بلند گفتند که ای سپاه دریائی بدانید و آگاه باشید که در چند روز سرداران شما کفار فرنجی خواهند گشت ما پاس اسلام بر شما آمده ایم نه برای نهب و غارت شامل ما شوید تا روش قدیم ما و شما برقرار ماند و همچنین همراه قبقچی گروهی بر سر توپخانه شتافت اهل توپخانه نیز در بروی شان بستند قبقچی گفت ای برادران چرا از صفوف ما علیحده می باشید با آنکه برادر دینی و اولاد ینگچری و مرید بکتاش ولی هستید شما را قسم بروح پاک حضرت بکتاش می دهیم که شامل حال ما شوید و حمایت و صیانت دین نبی کنید اگر

شریک نخواهید شد جنت بر شما حرام و مورد لعنت ملک علام خواهید شد خلاصهٔ کلام بعد گفت و شنفت بسیار سپاه بحری و توپخانه با فوج بیق آمیختند و یکدگر را در بغل کشیدند و شیر و شکر شدند سپاه نوجون این خبر یافت دست از زندگی شسته بمحافظت قشلهٔ خود کمر بستند باغیان فوج فوج بمقامات میدان که در میان شهر ست رسیدند و نای شیپور جنگی دمیدند تهلکهٔ عظیم در شهر افتاد تمام حوانیت بازارهای شهر تخته بند شدند و هر کس بفکر خود متحیر شد سلطان انگشت بدندان سراسیمه و حیران میدید آه سرد از دل پر درد می کشید قبقچی از سپاه گفت ای یاران این دم آن ساعت ست که دشمنان ما مقهور شوند خداوند کریم مساعدت ما یان خواهد فرمود ظهور این امر بمشیت اوست پس قلع و قمع خواهم کرد از مملکت عثمان گو بیخ این شجرهٔ ملعونه را که سبب خرابی نیگچری گشته است حکام خدا فراموش اهل اسلام را بلباس نصاری آراسته مشابه کفار نموده اند و فتنها در دین بر پا کرده اند سپاهیان نظام جدید درین باب بی قصور اند از انها مخاصمت روا نیست پاشایان خبیث باطن و امرای نجس طینت که باعث رونق و رواج این بدعت شده پاکی ایمان به نجاست بدل کرده اند و در روزینه و آذوقهٔ فوج نیگچری که عماد دولت عثمانیه هستند خلل انداخته اند از انها جلد انتقام بگیرید بعده از جیب کاغذ برآورده خواند که فلان و فلان را در اینجا آورده گردن زنید جوق جوق سپاه آشفته سر برآماکن سروران دویدند هر جا صدای بگیر و به بند و بکش بلند شد بعضی قتل شدند و بعضی گریخته در بیوت نصاری و یهود پنهان گشتند و بعضی زنده در دست باغیان افتادند سه روز و شب این غدر عظیم در تمام شهر آنما یه بود که تفصیلش را یک کتاب می باید نعش هفده سردار نامی مثل ابراهیم نسیم افندی و ابوبکر افندی و حاجی ابراهیم افندی و صافی افندی و احمد افندی وغیره در آت میدان بی گور و کفن افتاده بود و در هر محله و بازار کشته و خسته می نمود هرگاه قبقچی از سروران شهر خاطر جمع کرد بستانجی باشی ندیم سلطان را برای قتل طلب کرد سلطان در دادن آن تامل فرمود بستانجی دید که اگر اندک توقف خواهد شد دشمنان قصر قیصر را تاراج نموده شاه را خواهند کشت از راه خیرخواهی بر پای سلطان افتاد و گفت که جان

صلہ نامہ سیاسی در عجب نمود ملہ خوانین جمع خانہ بینی دیگران ۱۲

خود را فدای پای سلطان کردم مرا بسیار رید که فتنه تسکین یابد و من شربت شهادت نوشم سلطان
بچشم نمناک و سینه چاک چاک جلاد را اشاره کرد جلاد بستانجی را قتل کرده از بالای بام در مجمع باغیان
انداخت سنگدلان نعش او را بر داشته برابر جسدهای سرداران مقتول انداختند و شادی ساختند
من بعد موسی پاشا و مفتی عطاء الله افندی شیخ الاسلام که شامل باغیان بودند با سرداران ق
ونیگ چری باهم گفتند که چگونه می شود که این پادشاه بر تخت ماند حال آنکه با مایان دشمن ست
و در دل کینها دارد هرگاه قدرت خواهد یافت عوض خواهد گرفت عزل این پادشاه از واجبات
مینماید قبقچی فی الفور در آت میدان رفته از انگشت نعش سرداران نموده باواز بلند از سپاه مخاطب شد
که ای گروه دشمنان شما قتل شدند اکنون تسکین یافتید یا نه و سلطان از ما برای موقوفی فوج
جدید نیز وعده فرموده است پس چه جای خطر و اندیشه است و آهسته بر زبان آورد که این پادشاه
دشمن ما یانست گاهی راضی نخواهد بود درین باب فتوی از مفتی طلب کنید سپاه از مفتی گفتند که
پادشاهی که خلاف قرآن عامل باشد شاهی او درست ست یا نه مفتی جواب داد که هرگز درست نیست
قبقچی از جواب شرعی بسپاه اعلام داد سپاه یک زبان گفتند که پادشاه بی دین را از تخت بردارید
و مصطفی را از محبس برآورده بر تخت نشانید مفتی در باطن شاد شد و بظاهر بسیار تاسف کرد که
سلطان خود را فراموش کرد که من امیر المومنین ام و شرف اسلام را تصور نساخت و سپاه اسلام را
لباس کفار پوشانیده با نصاری همشکل کرد آخر بقهر الهی گرفتار گشته خود را در بلا انداخت لشکر
دلشور از این واقعه مضطر و من قرین اندوه خسته جگر بر حال زبون سلطان مرثیه می خوانم قبقچی
بمفتی خطاب کرد که شما در قصر بروید و بی جدال و قتال منصوب و معزول کنید تا نار فتنه منطفی شود
مفتی محزون و سرنگون برابر تخت رفت و گفت ای سلطان من بارها نصیحت کردم و تسکین
هیجان مادهٔ نزاع سپاه اسلام خواستم مگر فائده نکرد اکنون قشون ینگچری مصطفی پسر عم شما را سلطان
کردند از تقدیر الله محل تفاوت نیست سلطان کلام مفتی شنیده هیچ جواب نداد و از تخت فرود آمد
و بمکان قدیم خود که بست و هشت سال آنجا در گوشه بسر برده بود و تن تنها شتافت عد انتهای ماه

با مصطفی دوچار شد که برای نشستن بر تخت می رفت سلیم خان گفت ای برادر من برای انتظام ملک
و تقویت مملکت و صلاح و فلاح دین فوج قدیم را از فنون سپاهگری عاطل و در مقابلهٔ خصم زبون دیده
سپاه جدید بموجب آیین جنگی فرنگ ساخته بودم سپاه قدیم فساد کردند و مرا برداشتند و ترا نشانیدند من هم
در خانهٔ خود زندگی بسر خواهم کرد تو بر تخت بنشین و بحکمت و عقل و تدبیر صائب سلطنت کن مصطفی حرف سلیم
روان شنیده بایوان شاهی در آمد و سلیم در مسکن قدیم که محل نظربند ماندن شهزادگان ست بانهاد محمود برادر
مصطفی و سلیم هر دو معانقه کردند و بهای های گریستند و با یکدگر صحبت داشتند رنج و راحت زمانه را برابر پنداشتند

بیان بست و نهم در ذکر سلطنت مصطفی خان رابع پسر سلطان عبدالحمید

چونکه مصطفی در بارگاه سلطانی رسید مفتی شاد و بشاش گردید مصطفی بر اورنگ جهانداری نشست
کلاه خسروی بر سر نشست سران سپاه ینگ چری نذر دادند زبان بدعا و ثنا کشادند آواز
توپهای سلامی در گنبد نیلگون پیچید ندای منادی امن و امان بگوش ساکنان شهر رسید خوف و اضطراب
از قلوب رعایا بدر شد خرد و بزرگ آزاد از خطر شد مفتی در فسحت آت میدان آمده بندای جمهوری
او سپاه گفت که سلطان مصطفی قیصر روم گردیده وعدهٔ اکید میکند که لشکر جدید را زود مستاصل خواهم کرد
و روزینه عسکر قدیم بنهج قدیم خواهم داشت سپاهیان این مژده شنیدند استبشارها شادمان باماکن خود گردیدند
سپاه جدید النظام مایوس بصد افسوس در کشور سلطانی بشهرهای دور دست رفتند و از آفت نجات
یافتند ولادت این پادشاه در سنه ۱۱۹۳ هجری و حصول سلطنت در سنه ۱۲۲۲ هجری برابر سنه ۱۸۰۷ مسیحی
ارباب سیر نوشته اند از وقوع این مفسده فوج روس در حدود فلاق و بغدان دخیل شد و احدی توجه نکرد
که دشمنان قدم فراتر ننهند سلطان نخستین اختیار جزئی و کلی بمفتی و موسی پاشا سپرد و بعد چند روز
موسی را معزول و طیار پاشا را منصوب کرد بونا پارت باستماع خبر عزل سلطان سلیم خان بسیار تاسف
کرد و با روس سلسلهٔ اتحاد جنبانید وکیل شاه لندن پیش سلطان آمد و اظهار دوستی و خیرخواهی کرد
فیمابین مفتی و طیار نقیض رو داد طیار بشهر وشجک رفت و با حاکم آنجا مصطفی بیرقدار آمیخت و مفتی
بعد تبعیج مختار کل و مدار المهام گشت و بفراغ بال بر مسند حکومت روم نشست بیرقدار با فوج ینگ چری

عداوت کلی داشت هرگاه با طیار یکدل شد از مسکوب صلح نموده عزم اسلام بول کرد فیهیج افندی را از خود
چلبی مصطفی پاشا فرستاده راز خود در میان نهاد و بمواعید بزرگ با خود ساخت چلبی بخواهش جواب شفقت نو
و برای عزل مفتی و افسران ینگچری شریک شد بیرقدار با لشکر خود بشهر ادرنه وارد گشت عساکر ینگچری
از آمدن بیرقدار مشوش شدند بیرقدار از بیرون پیام فرستاد که من برای مدد شما آمده ام از من مطمئن باشید
ینگچری تشویش از دل دور کردند بیرقدار بیرون شهر خیمه زد و از سرداران ینگچری گفت که با روس
صلح کردم شما روانه قسطنطینیه شوید و فوج معقول بسرکردگی حاجی علی اغا بر سائر قلاع بوغاز و حصون
خلیج قسطنطینیه روانه کرد تا دژها را در دست خود آورده تدبیر قتل قبقچی کند حاجی علی مرد مدبر بود باسانی
کامیاب شده در اسلام بول نوکران قبقچی را با خود آمیخته وقت شب با چار نفر بخانه قبقچی رفت و نیم شب
در خوابگاه او خزید قبقچی بیدار شد و گفت کیستی و بی اجازت چگونه آمدی آغا علی گفت ای بدذات
آمده ام تا ترا بکشم و انتقام کشم قبقچی خود را در پنجه اجل اسیر یافته گفت که مرا مهلت ده تا دو رکعت
نماز خوانم آغا علی گفت ای مفسد این وقت نماز نیست و بیک خنجر آبدار شکم قبقچی درید و سر از تن برید
و در جماعت خود باز گشت و با یاران خویش پیوست و سر قبقچی را پیش بیرقدار فرستاد و ارثان قبقچی
ازین حادثه آگاه شدند گریبان دریده خاک بر سر ریخته سینه کوبان و اویلاه گویان نزد سپاه ینگچری
رفتند و فریاد کردند و مدد خواستند و گفتند که زود تدارک کنید ورنه دست از جان و مال خود باز دارید
سپاه ینگچری بجنگ آغا علی برخاستند خبر بسلطان رسید شاه متحیر گردید و بیرقدار همینکه سر قبقچی مشاهده کرد
بسرعت سیر تمام در سواد اسلام بول آمد و از سلطان موقوفی تنخواه فوج ینگچری و عزل عطاء الله افندی
و عفو قصور خود خواست سلطان عاجز آمده قبول کرد و بملاقات بیرقدار بیرون شهر آمده فرمود
که عساکر را بمعسکر برگردانید بعده سوار شده جهت سیر و تماشا بباغ سلطانی رفت بیرقدار از صدر اعظم
طیار پاشا گفت که آنچه من گویم قبول کن و در هر حال شریک باش صدر اندک تامل کرد بیرقدار
خشم گرفته صدر را قید کرده فی الفور با سپاه رزم خواه رو بجانب شهر نهاد دربان در ببست بیرقدار
از راه غضب بانگ زد که سلطان مصطفی بی حکم شد فرمان سلطان سلیم خان است در زود بگشا

ورنه شکسته می آییم و گردن شما می زنیم درین تکرار خبردار به سلطان مصطفی خبر کرد سلطان بر کشتی سوار شده
از راه دریا به شهر آمده سلیم خان را کشته در چارسو انداخت و باز برای بریدن سر محمود خان نوکران خود را
گفت بیرقدار در شکسته در شهر در آمد و متوجه قصر قیصری شد تا سلیم خان را به شاهی بردارد ناگاه نعش سلیم
در راه افتاده یافت هی گفته از اسپ بر زمین افتاد و نعش را در بغل کشیده زار زار گریستن گرفت کرم
سید علی رسیده بیرقدار را آواز داد که این وقت ماتم و گریه نیست زود برخیز و تدارک کن و از دشمنان عوض گیر
و محمود خان را دریاب مبادا که او هم کشته شود و دودمان آل عثمان بی چراغ گردد بیرقدار فوراً برجست
و بر توسن نشست و پاشنه کوب زودتر از باد صرصر در محلسرای قیصر رسید مردمان مصطفی خان برای
قتل محمود خان در خانه او در آمده بودند و محمود زخم خفیف برداشته در زینه لبسته بالای بام بکمال یاس
و هراس هر سو نگاه میکرد قورچیان بیرقدار نردبان چوبی برابر دیوار قائم کرده محمود را گرفته نزد
بیرقدار آوردند بیرقدار دست محمود بوسیده بر تخت سلطانی متمکن کرد و مصطفی را فی الفور گرفتار ساخته در قید خانه فرستاد

بیان سی ام در ذکر سلطنت سلطان محمود خان ثانی پسر سلطان عبدالحمید

هرگاه محمود شاه شد بدستور سلاطین ماضی عثمان لو در مسجد ایوب رفته شمشیر در کمر بست بیرقدار وزیر اعظم
گشت و اکثر سرداران یمق و قاتلان سلیم خان را کشت و از دشمنان خود انتقام گرفت و در انتظام
نظام فوج جدید مساعی جمیله بکار برد و محمود از دست خود هفده کنیز مصطفی خان را قتل کرد زیرا که
شبی در حالت نوم اراده قتل محمود کرده بودند ولادت این پادشاه در سنه ۱۱۹۹ هجری برابر سنه ۱۷۸۴ مسیحی
و جلوس در سنه ۱۲۲۳ هجری برابر سنه ۱۸۰۸ مسیحی واقع است صدر رفیع القدر از سروران نامی در باب ترتیب
عسکر جدید قواعد دان و اجرای اوامر و نواهی شاهی در قلمرو سلطان شوره نمود افسران جیش بصد قهر و طیش
باز آماده فساد شدند و دستور اعظم را بکفر منسوب کردند و بر کاغذ نوشتند که موت صدر اعلی قریب
رسیده است و آن قرطاس را بر دروازه وزیر چسپانیدند و روز دیگر بهیات مجموعی مستعد جدال
گشتند و آتش در معسکر عسکر جدید انداختند و بر خانه بیرقدار هجوم آوردند بیرقدار محصور شد و سلطان
از فعل شنیعه سپاه مجبور رامس پاشا و قاضی پاشا تابعان بیرقدار برای مدافعت خواستند و آتش

در قشلاق نیگ چری زدند و آوازه انداختند که صدر اعظم و لهسکو وار رفته لشکر برای مقابله نیگچری می آرد
نیگ چری ازین خبر سخت متوحش شدند رمس پاشا تسکین مادهٔ فساد می خواست مگر قاضی پاشا
که دشمن جانی نیگ چری بود بجدال و قتال مصروف گردید نخستین سلطان می خواست که آب تدبیر
آتش فتنه فرو نشیند ناگهان هرگاه ملاحظه کرد که جوق جوق سپاه نیگ چری طرف قصر می آید حکم
بدفع اعدا داد قاضی پاشا با چهار هزار سپاه و چهار ضرب توپ برآمده اعدا را از قرب و جوار خانه
صدر اعظم که نیگ چری در وی آتش زده بودند دور کرد و فوج خود را سه بهره ساخت یک گروه را
در آمد میدان گذاشت و دیگر را حکم فرمود که در شوارع هر کجا نیگ چری را یابند بکشند و سومی را
با خود گرفت نیگ چری نیز جا بجا در بیوت شهر آتش انداختند و هر سو بقتل و غارت پرداختند
خلق کثیر تلخ آبه ممات چشید سلطان از مکان بلند این همه بیدادی دید در مکان صدر اقسام
اسلحه و باروت و زر و مال بسیار بود و خانه وسعت بسیار داشت دشمنان هر چند کوشش او
آتش انداخته بودند صدر در خانه سنگین که در آنجا توپخانه اش می ماند با همدمان و رفیقان معدود
بکمال دلاوری نشسته در با دلیمپای خود و کمانهای زنبوری و زنبورکهای غستانی ساچمه پر کرده
آتش بر اعدا از چستی و چابکی می زد که گویا باران آتش می بارید صدها کسان کشته شدند و بلوا
اندک پس پا گشتند و چون لشکر عظیم قریب صد هزار بودند باز بهیأت مجموعی از چار طرف یورش
کرده در صحن خانه رسیدند صدر دست از جان شسته آتش در صنادیق باروت انداخت آواز
هولناک شد خانه براوج هوا رفت جم غفیر نیگ چری که در آنجا بودند با صدر و اتباع آن نابود
گردیدند نیگ چری چیره دست گشتند رامس پاشا و قاضی پاشا و بهیج پاشا دوستان صدر
نیز شربت شهادت نوشیدند اکثر فوج جدید کشته و پریشان شد سلطان چون این حال دید
در مآل کار خویش متفکر گردید و در دلاسا و دلبری نیگ چری کوشید بهزار لجاجت و سماجت
رام کرده یوسف پاشا را خلعت وزارت بخشید باین صورت غبار فساد فرو نشست و این
واقعهٔ دردناک در سنه ۱۲۲۳ هجری رو داد بعد از آن سلطان محمود در سنه ۱۲۲۴ هجری بلای افزونی فوج و سامان

جنگی حکم فرمود مصطفی خان که در زندان بود خفیه با امرای نینگ چری نوشت که محمود را بکشید و مرا شاه
کنید این خط در دست یکی از علما افتاد فضلای دانشمند نزد شیخ الاسلام جمع شدند و باهم مشوره
کردند حاجی منیب افندی قاضی اسلامبول باصلاح علما نزد سلطان رفت و خبر کرده اجازت
قتل مصطفی خان طلب ساخت محمود قبول نکرد و گفت که من چگونه حکم کشتن دهم در حالیکه بر
منع اراده اش قادرم منیب افندی اصرار بلیغ نمود و گفت که در خبر است اِذَا اجْتَمَعَ الْخَلِيفَتَانِ
فَاقْتُلُوا اَحَدَهُمَا سلطان این حرف شنیده رو گردانید و هیچ جواب نداد منیب گفت سکوت
عین رضاست و بستانجی باشی را اشاره کرد که مصطفی را قتل کنید بستانجی در خانه مصطفی رفت
مصطفی در ابنار فرش که یکسو افتاده بود نهان شد بستانجی بعد تفحص یافته سر از تن جدا کرد
و علما هرگاه دیدند که منیب را دیر شد با سرداران نینگ چری بحضور محمود آمدند تا یک زبان باره
قتل مصطفی سعی کنند ناگاه نعش مصطفی را بنظر محمود آوردند شاه چشم پر آب کرد و فرمود که امروز
از واقعهٔ برادر من در قلق و اندوه گرفتارم علما بدعای طول عمر و ترقی اقبال رطب اللسان شدند
و تعزیت کردند و تسلی دادند و هم درین سال مشاغب در کشور روم درآمد و چند شهر و قلعه را بتصرف
خود آورد در سنه ۱۲۲۶ هجری سلیمان پاشا حاکم بغداد باغی شد سلطان بالشکر آراسته خالد افندی را
روانه کرد خالد سلیمان را قتل نمود و براین منوال در تمام این سال بسیار کشت و خون شد که
شرح آن اطومار می باید منجمله آن عبد الله بن سعود وهابی در زمین نجد و تهامه و بلاد عرب فساد عظیم
انگیخت برای تادیب بنام محمد علی پاشا والی مصر حکم شد محمد علی ترسنم پاشا پسر خود را با فوج ترکان خونخوار
بر سر پسر سعود گماشت ترسنم کارهای رستمانه کرد و پسر سعود را گرفتار ساخته نزد پدر خود آورد محمد علی
باسلامبول فرستاد سلطان روبروی خلائق گردن زد و بسبب کبر سن و ضعف بدن یوسف پاشا
را از سرانجام عهدهٔ وزارت معاف داشته احمد پاشا را مامور نمود احمد با سپاه دلاور شهر روشجک
که روس گرفته بود شتافته بعد حرب صعب فتح کرد و تا چند منزل تعاقب نموده بسیار روسیان را بیجان
کرد و در سنه ۱۲۲۷ هجری با روس و روم صلح شد و در سنه ۱۲۲۹ هجری والی سرب سر بفساد برداشت رجب پاشا

تادیب کرد و در سنه ۱۲۳۱ هجری زمانیکه سلطان با اروام در جنگ بود محمد علی میرزا پسر فتح علی شاه قجر
خسرو ایران بر کشور قیصر لشکر کشیده فکر گرفتن بغداد نموده در طبراق و قرص وغیره جنگها کرد که
بیان آن قابل ذکر نیست مگر در همان ایام محمد علی مرزا جان بجان آفرین سپرد از این رو اراده
اهل عجم ناتمام ماند و در سنه ۱۲۳۲ هجری نیز با سلطان و مخالفانش چندین بار جنگ گردید که تفصیلش
بسیار است مگر غلبه از جانب سلطان ماند و در سنه ۱۲۳۶ هجری اروام در شهر مور ابر اهل اسلام خروج کردند و بسیار
کسان را کشتند نیک چری بر این واقعه مطلع شده اروام را که در اسلام بول بودند بسیار کشتند
و بطریق اروام را بر دار کشیدند که او بقوم اروام خط نوشته آماده فساد کرده بود سلطان فرمان
محمد علی پاشا والی مصر نوشت او پسر خود ابراهیم پاشا را با فوج بحری بر سر اروام فرستاد ابراهیم
فتح یافته بسیار غنیمت بدست آورد اروام مغلوب شدند و بوساطت انگریز صلح خواستند
سلطان قبول نکرد و در کشور یونان براً و بحراً تا مدت دراز با قیصر جنگ و جدال بپا ماند که ذکر
وقائع تفصیلی آن بسیار است و در سنه ۱۲۴۱ هجری چون محمود از مدت مدید آراستن فوج بقاعده فرنگ
می خواست محمد سلیم پاشا را فرمود که در مکان شیخ الاسلام طاهر افندی تمام علما و سرداران نیک چری
را جمع کند وقتیکه مجتمع شدند صدر اعظم فرمان سلطان خواند + ترجمه فرمان محمود خان اینست +
از هنگام التئام صبح دولت عثمانیه رعایا و برایا در ظل رافت و سایه امن و حمایت سلاطین اسلام
شاد و لشکر با غیرت و حمیت و جرأت و بسالت آباد رعب و دبدبه و شوکت شاهان اسلام پناه
بر قلوب کافه کفار غالب و قشون قیصری در معارک و مغازی برای رجم شیاطین کفره فجره بسان
سهام شهاب ثاقب شجاعان اسلام را پیوسته غنیمت از کالای هنی صفر نصیب و پرچم رایات
عالیات جنود عثمانی موشح به آیه نصر من الله و فتح قریب خیل نیکچری بکمال اطاعت و جلادت پیرسا
شیخ شریعت سلطانی داد مردی و مردانگی می دادند و بلاد و قلاع کفار بدر روزگار را بضرب تیغهای آبدار
می کشادند لهذا وظیفهای معقول برای شان مقرر و رقم برات بر خزائن عامره خسروی محرر بود
از مدتی این گروه با شکوه طریق اسلاف خود گذاشته خاک مذلت و ناهنجاری در دیده می کردند انبیا شتند

یکسر بملاهی و ملاعب (لهو و لعب ۱۲) مصروف و باشرابی و عصیان مألوف گشتند سندهای معاش خویش بدست
کسان تنبل و نالائق فروختند خانهای آباء و اعزاز و اقبال خود از دست خود سوختند بوقوع این
امور قبیح فتورهای صریح راه یافت حشمت و اقبال از ایشان رو برتافت حرارت شجاعت را از (کاهل و بد دل ۱۲)
ابدان و قلوب خودها زائل کردند و از کسب فنون سپاهگری سرتاسر جاهل و کاهل شدند هرگاه
دشمنان ما ضعف و بی‌مغزی سپاه ما مشاهده ساختند فرصت غنیمت شمرده از راه جسارت دست
تطاول دراز کرده بر کشور ما تاختند پس ای سپاه ازین غفلت هوشیار شوید و بحال اصلی خویش
و روش پیش بازگردید تا بر ملک خود حصار محکم از لشکر جرار کشیم و دشمنان بیدین را از دم
قلیچ (شمشیر ۱۲) آبدار گذرانیم ایدون از واجبات است که صنائع و اختراعات قواعد جنگ و طریق استعمال آلات
توپ و تفنگ که فرنگیان بآن چیره دستیها میکنند بوجه احسن فرا گرفته بالادست (غالب ۱۲) باشیم و سرهای
دشمنان را در میدان کارزار بصید چابکدستی و حکمت عملی برسم و آیین دشمنان دین که برای ما تدبیر
نموده ایجاد کرده اند تراشیم ظهور این امر بدون آموختن و ممارست نمودن و تعلیم گرفتن صناعت دشمن
از عقل بعید است پس همت کنید و بیاموزید که برای نصرت این کار اختیار کردن حکم خدا و رسول
مجید است اینکه عزم من برای نظام فوج قواعد دان معطوف گشته است از الهامات الهی است برای
اتمام فرض دین و عود قوت سلطنت و باز گرفتن آنچه از ملک اسلام رفته است والسلام علی
من اتبع الهدی و سلک مسلک النبی المجتبی بعد شنیدن این فرمان بلاغت عنوان جمله حاضرین
امرا این امر را قبول و از گروه نیک جری مردمان چیده در عسکر نظام شمول کردند بعد چند روز بعادت خود
نکث (شکستن ۱۲) عهد نمودند و بر خانهٔ صدر اعظم محمد سلیم پاشا و نجیب افندی و محمد علی پاشا هجوم آوردند و در کوچه
و بازار آوازه انداختند که امروز علما و افسران شاهی و کسانیکه موجد و مربی فوج جدید اند قتل
خواهند شد در تمام شهر قتل و نهب و حرق بیوت (خانها ۱۲) عام گردید صدر اعظم بسلطان خبر کرد و توپچیان
و نوکران مطیع را بر در دولت جمع ساخت سلطان سنجق شریف یعنی علم خاصهٔ خود را حوالهٔ شیخ الاسلام
قاضی زادهٔ طاهر افندی نمود صدر بکمال دلاوری با توپهای آتش فشان و شرذمهٔ از سپاه

آهن جان بر خیل نیگ چری که زیاده از پنجاه هزار نفر بود یورش کرد و بضرب توپ و تفنگ
باران تگرگ آتشین نمود زیاده از ده هزار مفسد بر خاک هلاک افتاد مابقی در قشلاق رفته محصور شدند
صدر قدم جرأت و بهادری پیش نهاده در قشله آتش انداخت بسیار باغیان جهالت شعار سوختند
و کشته و اسیر گردیدند جثهای مقتولان در آت میدان جا لی که در زمان سالف هواخواهان
سلطانی را نیگ چری قتل نموده می انداختند فراهم کردند سلطان محمود علما و وکلای سلاطین را
در مجلس خود بار داده لباس خون آلود سلاطین نمود و گفت که بهای خون این سروران چیست علما
گفتند که عوض خون هر پادشاه بست و پنج هزار نیگ چری را باید کشت آنگاه برای قتل و قمع نیگچری
فرامین سلطانی در تمام قلمرو تحریر یافت جا بجا نیگ چری بقتل رسیدند و سلطان هر جا غالب آمد
سپاه ییق و نیگ چری یکدست مستاصل شدند و فقرای بکتاشی را نیز سلطان خراب و تباه فرمود
آغا حسین پاشا امیر نظام یعنی سر عسکر تمام جیوش سلطانی شد و حاجی صائب افندی ناظر
عسکر و یکتا افندی منشی فوج و تمام سپاه آیین قواعد جنگ بنهج اهل فرنگ آموخت والی روام باز بدو
انگریز و فرنسیس و روس مقابله کرد عساکر سلطان بجنگ پیوست فوج اروام از هم پاشید
سیسام و مولنگ و غیره چند علاقه اروام در قبضه قیصر آمد و والی اروام مهلت در محاربه خواست
ابراهیم پاشا بدون حکم رضی انشد جهازات جنگی روس و فرنسیس و انگریز دفعتهٔ بر مراکب جنگی روم
ریخته بسیار جهازات را سوخت درین حادثه طائر پاشا بر کشتی سوار شده از حلقه سفن جنگی دشمنان
سلامت برآمده نزد سلطان رسیده آگاه کرد سلطان خاص و عام را اذن جهاد داد و در تیاری
جهازات و درستی قلاع کوشیده جلد بست و چار جهاز نو بسیار بزرگ تیار نمود هنوز سامان حرب
تمام و کمال فراهم نشده بود که مسکوب با صد هزار فوج متوجه ملک روم گشت محمد سلیم پاشا
و آغا حسین پاشا برای مقابله برآمدند و در نواحی شهر طونا مصاف کرده مغلوب گردیدند و کلای
نصاری در خانهٔ احمد پاشا جمع آمده در باب صلح حرف زدند مگر سلطان راضی نشد مسکوب قدم
پیشتر نهاد محمد سلیم پاشا موقوف و عزت پاشا مامور شد و بنام محمد علی پاشا والی مصر فرمان رفت

که بست هزار فوج برای جنگ روسی فرستد مگر او پهلو تهی کرد آخر روس قرص و طراق و ارض روم
را گرفت و صالح پاشا حاکم ارض روم بقید غنیم رفت و از انجا حسین پاشا که در شهر شوملا با فوج
خود مقیم بود چند بار با فوج دشمن جنگید مگر حسین داد شجاعت داده از جای خود نه جنبید آخر در سنه ۱۲۴۵ هجری
ایم براتور روسی با یک صد و شصت هزار فوج بشهر ادرنه آمد و بزور گرفت سرداران قیصر سخت
مشوش شدند و ایلچی برای صلح فرستادند آخر سال صلح شد روس شهرهای قیصر را گذاشته
بملک خود برگشت سلطان از دست دشمنان نجات یافته متوجه آبادی ملک و آرایش و پیرایش
فوج گردید و از محمد علی پاشا خراج مصر طلب کرد محمد علی هیچ نداد و جواب نگاشت زر در خرج
لشکرکشیها صرف شد پیش من هیچ نیست درین وقت فرنسیس وقت را مساعد یافته
بعضی جزائر غربی گرفت طاهر پاشا برای استخلاص روان شد و بی نیل مرام عود کرد و در سنه ۱۲۴۷ هجری
برابر سنه ۱۸۳۱ مسیحی وقتیکه سلطان در تسکین فتن خانگی و در اصلاح لشکر و دیگر امور سلطنت مصروف
بود محمد علی پاشا پسر خود ابراهیم پاشا را با سی هزار فوج بشهر عکه فرستاد و از راه دریا جهازات جنگی
نیز روانه کرد سلطان باستماع این حال در غضب آمده حسین پاشا را حکم انتقام داد ابراهیم قبل وصول
قشون فوج سلطانی عکه و صیدا و بیروت را فتح کرده بدمشق شام رو آورده علی پاشا والی دمشق را
شکست داده دمشق را زیر نگین خود ساخته بجانب شهر حمص شتافته از محمد پاشا والی حلب که بحکم
سلطان جهت مقابله آمده بود جنگ شروع نمود محاربه عظیم واقع شد هزارها سپاه فریقین جام
ممات نوشیدند آخر والی حلب شکست خورده برگشت و با حسین پاشا پیوست هر دو سردار بحلب
آمدند اهل حلب در بر روی ایشان بستند مجبور شده بانطاکیه رفتند ابراهیم داخل حلب شد
اهل حلب استقبال کرده ابراهیم را در شهر آوردند ابراهیم دم راست کرده بانطاکیه روان گشته از
حسین پاشا رزم آرا شد سلطان احوال دستبردهای ابراهیم دریافته رشید پاشا صدر اعظم را با لشکر
رومی گسیل کرد ابراهیم متوجه رشید شد و در سواد شهر قونیه صف کشید تمام روز توپ و تفنگ مانند
تند ابر غرید وقت شب صدر به خیام سرداران لشکر خود رفته دم صبح ترغیب محاربه کرد مردمان

نمک حرام او را اسیر کردند و نزد ابراهیم بردند ابراهیم بسیار عزت و احترام نموده رخصت رفتن قسطنطنیه داد سلطان باز فوج فراهم ساخته در سنه ۱۲۵۵ هجری برابر سنه ۱۸۳۲ مسیحی با حافظ پاشا بر سر ابراهیم گماشت ابراهیم خبر یافته استقبال کرد در اثنای راه بیک دیگر رسیدند و بجنگ پیوستند حافظ پاشا ابراهیم را هزیمت داده بخیمه گاه خود شتافت ابراهیم بر سر یک گریوه توپها چیده بر سپاه شاهی آتش افشانی ساخت حافظ پاشا شکست خورد هنوز این قصه بر جا بود که ناگاه ۱۵ ماه ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۵۵ هجری سی و دو سال سلطنت کرده سلطان محمود دنیا را پدرود کرد و این خبر بعد هفت روز از انتقال و بعد از اختتام سلطنت سید

بیان سی و یکم در ذکر سلطنت سلطان عبد المجید خان پسر سلطان محمود

بعد مردن پدر بر سریر خلافت نشست و لشکر بر دمشق شام برای تادیب ابراهیم پاشا و تنبیه محمد علی پاشا والی مصر فرستاد والی مصر از یاوری بخت مجید بصلح و اطاعت پیش آمد فتنه و فساد معدوم شد سلطان از شاهان نصاری صلح ساخته جمله سپاه را بقاعدهٔ نصاری قانون جنگ تعلیم داد ابواب امن و عیش مفتوح گشت و غبار فتن بآبیاری لطف الٰهی فرو نشست تا اینجا خلاصهٔ ترجمه تاریخ مصباح الساری تالیف حکیم ابراهیم افندی که در شهر بیروت سنه ۱۲۷۲ هجری مطبوع شد از عنایت شهنشاه ملک قدیم با تمام رسید اکنون از روی تحقیق چند سطر مختصر عباس نامنگار محرر می نماید این پادشاه بست و سوم اپریل ماه انگریزی سنه ۱۸۲۲ عیسوی پیدا شد و دوم ماه جولائی سنه ۱۸۳۹ ع بر تخت نشست جوان خوش ترکیب لاغر اندام طلائی رنگ بزرگ چشم بلند بینی کوسج ریش بود با شش صد زنان گلرو یاسمن بو پری خو کمند گیسو کمان ابرو شبیه حوران مینو در شبستان روز و شب بعیش و طرب بسر می برد انگریزان در خدمتش مقرب بودند هر روز دخل در کشور روم می نمودند اکثر اجارهٔ لنگرگاه بنادر عرب تا سرحد مصر گرفتند و در کشور سلطانی شهر بشهر کنیسهای خود بنا کردند وکلای خود را که بلقب بالیوس معروف اند جا بجا از اسلام بول تا بندر جده مامور ساختند ممانعت بیع کنیز و غلام بصلاح نصاری در دیار روم گردید باین امر در مکهٔ معظمه و بندر جده نوبت جدال و قتال رسید سالی چند عرب را وکیل انگریز در بندر جده اندوی افتد آمید کرد

اعراب از حمیت جبلی برآشفتند و سفیر و تابعین او را کشتند جهاز جنگی انگریز از بندر عدن بجده
رسیده گولهای توپ زد و چند مکان را شکست داد از روی قهر و غلبه در بندر فرود آمد حکام ترک
اصلا غیرت و حمیت نکردند و حمایت و رعایت انگریز نمودند و چند عرب را که مرتکب قتل نصاری
شده بودند بنصاری دادند آنها مانند گوسپند ذبح نمودند اعراب فریادی باسلامبول رفتند
کسی ماجرای شان نشنید بلکه قید کردند و شریف محمد بن عون شریف مکه را وزرای دولت عثمانی
معزول کرده باسلامبول طلب داشتند و گفتند که باشتعال این کس مردمان مکه حکم سلطان قبول
نمیکنند و بیع و شرای عبید و جواری رواج دارند و از جمله وقائع بزرگ عهد این پادشاه آنست
که در سنه ۱۸۵۶ عیسوی پادشاه روس از سلطان ناخوش شده بجنگ پیوست عمر پاشا سپهبد روم
بمقابله شتافت انگریز و فرانسیس مددگار سلطان شدند محاربه عظیم تخمیناً تا سه سال گردید در یک
کاغذ اخبار معتبر بنظر گذشت که درین جنگ پنج لک روسی و هفت لک رومی و شصت هزار
فرانسیس و بیست و دو هزار و چهارصد و چهل و هفت انگریز کشته شدند آخر در سنه ۱۲۷۲ هجری صلح شد و آبروی
سلطان از عون قادر سبحان بجا ماند و سلطان از راه نیک نیتی عمارت مسجد نبوی و حرم محترم
مدینه منوره را بصرف زر خطیر نهایت عمده و نفیس تعمیر کرده ذخیرهٔ آخرت اندوخت و در زمانه
این پادشاه فیمابین نصاری و اهل اسلام دیار شام بسیار خونریزی گردید و غلبه از مسلمانان
ماند و پانزدهم ماه ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۷۷ هجری قدسی هنگام طلوع یک پاس روز جهان فانی
را وداع کرده بعالم آخرت خرامید و در مسجد سلطان احمد برابر قبر سلطان محمود زیر زمین آرمید

بیان سی و دوم در ذکر جلوس میمنت مانوس سلطان عبدالعزیز خان

بعد ارتحال عبدالمجید خان ارکان دولت و اعیان سلطنت و سران سپاه و علمای با آب
و جاه اتفاق نموده برادرش عبدالعزیز خان را بست و نهم جولائی مطابق پانزدهم ذیحجه
سنه ۱۲۷۷ هجری بر سریر قیصری نشانیدند تاریخ ولادت این پادشاه نهم ماه جولائی سنه ۱۸۳۰ عیسوی
هرگاه کلاه بسر نهاد نخستین اعراب را که در زندان بودند رها کرده و فرامین خبر جلوس خود

در تمام کشور خود نوشت و بسیار کارپردازان سلطنت را که تنبل و خائن بودند معزول کرد و مردمان کارگزار سلیقه شعار را منصوب و اجارهٔ بنادر را از نصاری موقوف ساخت و با نتظام مالی و ملکی بذل همت نمود و در ترتیب و تهذیب افواج جنگی و جهازات و اسباب و آلات جنگ بدل مصروف شد و تار برقی و راه آهنی برای رفتن عرادهٔ ریل و دیگر صنایع را رائج کرد و با شاه ایران ناصرالدین شاه رسم اتحاد مرسوم نمود و سیر و سفر در ملک خود اختیار ساخت سال گذشته تا مصر و اسکندریه آمده مراجعت فرمود زنان برادر خود عبدالمجید خان را بعد ایام عدت مطلق العنان کرد و اجازه داد که مطابق شرع از هر کس خواهند نکاح نمایند و خود نیز از صحبت زنان بجز کدبانوی خود اجتناب میدارد تا دم تحریر این کتاب در کنف حمایت الهی بعافیت مقرونست ایزد تعالی بصحت و ایمان بر دشمنان اسلام مظفر و منصور دارد

خاتمه در احوال شهر روم و مصر قاهره و مدخل و مخارج یکساله زمانه سلطان عبدالمجید خان مشتمل بر سه کیفیت

کیفیت اول قسطنطنیه معروف باسلام بول و استنبول در زمانهٔ سالف بزنتیه نام داشت که بانی او بزنتس پادشاه دوازده صد سال پیشتر از حضرت عیسیٰ بود و بر خلیج بحر اسود واقعست سمت شمال قوم برنو سه فصیل قدیم دارد که فی زماننا اکثرش منهدم شده و از بقیه جهات دریاست هوایش کثیرالاختلاف در فصل شتا اکثر باران می بارد و این موسم تا مدت دراز می ماند و در خریف بادهای جنوبی بسرعت بسیار مسلط میباشد ازین رو امراض شتی حادث می شود و اعدل فصول آن ربیع و صیف است بارها این شهر از دست بردشاهان خراب گردید هرگاه قسطنطین اکبر شاه روم شد در سنه ۳۳۰ مسیحی تختگاه خویش ساخته بنام خود موسوم کرد آبادی او همسر شهر رومیه گشت باز در سنه ۵۵۷ مسیحی از صدمهٔ زلزله خراب شد بار دیگر بهتر از اول آبادان گردید و چند مرتبه تتر و اعجام و اهل بلغار وغیره برین شهر جنگها کردند تا که در سنه ۸۵۷ هجری برابر سنه ۱۴۵۳ مسیحی سلطان محمد فتح نموده دارالسلطنهٔ اسلام کرد و اکنون این شهر بزرگ باعتبار وضع بچهار قسم منقسم ست که نام مجموع آن قسطنطنیه ست قسم اول خاص اسلام بول مشتمل ست بر مکانات بزرگ و قشلاقهای وسیع و بازارهای کلان و مساجد

۲۱۷۴۵

کبار و منارات بلند قبب آن از مس مطلا و مذهب ست و برد و در این قسم سور تین کشیده اند شهر
و اعظم جوامع مسجد ایاصوفیا ست که (جمع قبه ۱۲) در زمانه سالف کنیسه بزرگ و محترم (برج ۱۲) نصاری بود گویند که معلم
انتیموس در مدت هشت سال برای قسطنطین کبیر بنا کرد بران قبه عظیم الشان بود که از زلزله
فرو ریخت بار دیگر سقف جدید ساختند مگر مثل اول در ارتفاع و تدویر نشد زیرا که بجای یک گنبد
الحال دو گنبد کلان و شش گنبد خرد که دران بست و چار شبکه (روشندان ۱۲) برای روشنی ست عمارت یافته
و زیر این قبب ستونهای سنگین بسیار لطیف از سماق و رخام برای مزید استحکام نصب کرده اند
و بر هر عمود (ستون) تصویر تاج ست و در رواق نه باب از مس منقوش نهایت زیبا و بر منبر نشان سلطان
محمد فاتح قسطنطینیه و جمله در و دیوار این عمارت بزرگ منقش بنقوش طلا ست که بحکم سلطان محمد فاتح
از آهک پوشیده بود در عهد سلطان عبد المجید خان با مر عالی آهک برداشتند و مرمت و اصلاح
کردند و برونق قدیم آراستند و در زمان قدیم در ایاصوفیا هیکل بزرگ بود هر گاه کنیسه مسجد گشت
هیکل منهدم گردید و قریب این جامع روبروی فسحت آت میدان جامع سلطان احمد ست
شش منارهٔ بلند دارد و جامع سلیمانیه بلندترین مساجد ست ستونهای او سی ذرعه بلند اند
و چار منارهٔ عالی دارد و روبروی او باب محلهٔ اقامت شیخ الاسلام ست و جامع عثمانیه و جامع
سلطان بایزید و جامع شهزاده و جامع سلطان محمد فاتح و جامع سلطان سلیم از مساجد کبار
شمرده می شوند و کل مساجد درین قسم سیصد و چهل و چار هستند و پانصد و هجده مدرسه و زیاده
از یکصد محله که دران نود هزار خانه شمار کرده اند و منجملهٔ مشاهد عالیه تربت سلطان عبد الحمید خان
و بایزید و سلطان محمود و غیره قابل تعریف اند و زیاده از سیصد حمام ست بهترین آن حمام
ایاصوفیا و حمام محمود خان و حمام سلطان بایزید و حمام زیر قلعه و از مهمان سراهای وسیع و رفیع
خان سنبلی خان و غیره نه خان مخصوص برای نزول اهل مصر و شام ست و خان یلدرم
که دران مغاربه فروکش می باشند و سوای این بسیار خانات ست که دران اصناف خلائق
فرود می آیند و دار الشفا نیز درین شهر بکثرت مبنی ست و چند جا میدان وسیع ست که در

ساحت آن لشکر بزرگ باشند بزرگترین همه آن میدان ست درین میدان از ابنیهٔ قدیمه
یک ستون از یک پارهٔ سنگ مربع بسیار بلند و ستون دیگر از مس ست که بران تصویر دو مار
بزرگ گویا بهم می جنگند ساخته اند در دولت اسلام سرماران شکسته شد باقی موجود گویند
حکمای یونان برای طرد افاعی (دفع ماران) این طلسم ساخته بودند و عمود ثالث اسطوانی الشکل
شنبرلی تاش نام نیز دران میدان قائم ست در قرب این میدان ته خانهٔ عظیم ساختهٔ زمانهٔ پیشین ست
دران یکهزار و یک ستون از یک یک پارهٔ سنگ بسیار جسیم ست و از اماکن قابل الذکر
قصور شامخهٔ (محلهای بلند) قیصریست در جهت شرقی در دولت دیوان مجلس صدر اعظم و یک مکان مخصوص
برای نشست سلطان و قریب آن مجلسرای سلطان محمد فاتح که بران فصیل محکم کشیده است
هشت دروازه دارد بطرف شهر و سمت دریا درازی این قصر شش هزار گز و درین مکان
باغ دلکشا و بعض جانوران وحشی هم هستند و جانب دریا کاخ فراخ گل خانه نام بسیار مکلف
و مزین ست و متصلش باب همایون و روبروی باب میدان وسیع و قبهٔ بزرگ ساختهٔ زمانهٔ
قسطنطین کبیر و سلاح خانهٔ قدیم و دیگر اشیا و اسباب باز ساحت دیگر ست دران دیوانخانهٔ بزرگ
و صفوف سرو تا جائی که دیوانخانهٔ دیگر بناست در و دیوار این دیوانخانه از سنگ رخام
منقوش بنقوش عجیب و غریب از طلای احمر و قریب آن قصر دیگر ست دران اورنگ مرصع
سلطان زیر قبهٔ عالی از حجر رخام بکمال تزک و احتشام نهاده است و متصل این عمارت
شبستان شاهی و حمام سلطان سلیم ثانی که دران سی و دو حجره واقع ست و بفاصلهٔ کم ازانجا
بیت کبیر خزانهٔ عامره و دار الضرب و کتب خانه و مالخانهٔ وقف و دیگر بیوتت و کارخانهای
سلطنت واقع اند که تفصیل هر یک موجب طول می شود و درین شهر بازارهای کلان اند
اشهر و افخر آن بازار بارستان ست عمارتش سنگین و متین خوش آیین سراپا تزیین ابوابش
بر وقت مقرر بسته و کشاده می شود درانجا سوداگران مالدار می باشند و اسلحهٔ قیمتی و لباسهای
فاخر می فروشند پستر ازان بازار قلبیقچی بسیار خوب و مرغوب ست دران و صد دکان عمده

و در میانش مکان مکلف دران کرسی بزرگ برای جلوس پادشاه نهاده اند که گاهی سلطان
بآنجا رونق افروز می شود و قریب آن بازار دیگرست که درانجا لباس فاخره سیاه می ارزد
و پس ازان بازار جواهر فروشان ست و متصل آن بازار جوجی خان ست آنجا جوهریان
می باشند و بعد ازان بازار اسلحهٔ قدیمه و بازار خفافین بعده بازار چارسو یعنی چوک که
درانجا انواع و اقسام بضاعات چین و فرنگ بل هفت کشور و دکانات خبازان و قنادان
وغیره بکثرت موجود ست و اکثر طرق و شوارع این قسم اول تنگ مگر پاک و صاف و اماکن خوش منظر
و در بعض مکانات خانه باغ و جابجا در مساجد و حمامات و خانهای کلان نهرهای آب شیرین
که خزانهٔ آن بیرون شهر بفاصلهٔ شش ساعت راه ست و قسم دوم طرف شمال از قسم اول که
میان این و آن شعبهٔ دریا کم عرض فاصل ست بنام غلطه معروف طولش دو میل و عرض
نصف میل و درانجا لنگرگاه جهازات سلطانی و مراکب تاجران ست و بر دریا دو پل چوبی
برای آمد و رفت خلائق ساخته اند و درانجا مخازن مال تاجران و مکانات رفیعه و کلای فرنگ
و روس وغیره کنائس فرنگ و ارمن و مکانات کرایه برای مسافران از ده قرش تا هشتاد
قرش یومیه و طرق و شوارع پاکیزه و عریض و هموار و قسم ثالث بوغاز نام دارد که بحر اسود
و بحر ابیض آنجا ملتقی گشته است طولش بست میل و عرضش یک میل بر هر دو کناره مکانات
عمده و عمارات نامی ست و محلات بزرگ در گیرنده بخانهای لطیف و مهمانسراهای نظیف
و اسواق واسعه مشحون از اهل حرفه و صناعات و ارباب تجارت و عمده ترین اماکن آنجا
مکان توپخانهٔ سلطانی و جامع سلطان محمود و محلهٔ بکتاشیه و چراغان سرا و آب و هوای آنجا
از قسم اول و ثانی لطیف تر و قسم رابع اسکودار نام دارد و بروی اسلام پول و درانجا نیز
مساجد و اماکن و باغات و بازارهای خوب هستند و انگور بسیار عمده می شود و قریب آن
دو جزیره نهایت سرسبز از باغات و اماکن آراسته اند و مذهب سلطان و اکثر تابعان و ساکنان
روم حنفی سنی زیاده از نصف بلده از اهل اسلام آباد ست و باقی از اقوام مختلف نصاری و برخی از یهود

کیفیت دوم مصر عمارت از قاهره است که در سنه ۳۶۲ مسیحی مسمی جوهر قائد جیش
معزلدین الله اسمعیلی که یکی از خلفای فاطمیه بود آباد کرد و مصر قدیم را که اکنون سوای چند
نشان دیگر هیچ ندارد همین خلیفه فتح ساخته شرقی دریای نیل در زمین ریگ امیز ما بین شهر
بولاق و شهر مصر قدیم واقعست و در زمانه سلطان صلاح الدین آبادی این شهر بحد کمال رسید
شهر گنجان راستها تنگ دارد و زیاده از پنجاه محله در اوست که دران سه لک آدم بشمار
آمده اند بزرگترین محلات حارهٔ ۱ نصاری و ۲ قبط و ۳ ارمن و ۴ سریانی و ۵ اروام و ۶ یهود و ۷ فرنگیان
و ۸ محلهٔ قدر و ۹ جامع ازهر و ۱۰ موید و ۱۱ باب خرق و ۱۲ حنفی و ۱۳ برکه فیل و ۱۴ مغاربه و ۱۵ طولون و ۱۶ رمیله
و ۱۷ قرامیدانست و سوای محلات اسواق کلان مثل بازار غوری و خلیل که درین دو بازار
محمد علی پاشا بسیار وسیع راه رست ساخته است و بازار مسگران و حمزادی و سروجی و بازار
اسلحه و بازار جمیله مملو از اقسام اشیا بسیار آباد و سیصد سرا و مساجد بزرگ و حمامات
و قبور بزرگانست اشهر جوامع جامع ازهر بانی آن جوهر مذکور غلام معزلدین الله که یوم السبت
بست و چهارم ماه جمادی الاولی سنه ۳۵۹ هجری تعمیر آن شروع نموده هفتم ماه رمضان سنه ۳۶۱ هجری
با تمام رسانید درین مسجد طلسمی ساخته بودند که طائر بران نمی نشست مگر اکنون آن طلسم
خراب شد و حاکم لامرالله خلیفه مسجد مذکور را نیز مرمت کرده بست و هفت قندیل نقره و در
محراب منطقهٔ نقره آویخته بود صلاح الدین یوسف بن ایوب آنرا بر داشت و نیز مستنصر خلیفه
برابر باب غربی آن عمارت ساخته سیصد و هشتاد ستون سنگ خام و سماق در مسجد است
و عزیز بالله خلیفه بتدبیر ابی الفرج یعقوب وزیر خود در سنه ۳۷۹ هجری مدرسهٔ کبیر و حجرات
خوب برای طلبهٔ علم دران مسجد احداث نموده و نیز از جوامع شهیره جامع عمر بن العاص است که
در سنه بست و یک هجری بنا کرد و جامع برقوق که در سنه ۵۲۷ هجری تعمیر یافته و جامع حسن که
ملک ناصر بن محمد بن کالون در سنه ۵۸۷ هجری عمارت کرد و جامع مؤید و سوای آن چار صد
مسجد و بسیار مدارس اند که تفصیل آن بسیار است و از جملهٔ اماکن فرح افزا برکهٔ ازبکیه است

فسحت آن یک میل سمت شمالی بلد مغروس باشجار فواکه و ریاحین و اماکن دلنشین و برکه فیل که
در وسط شهرست و در میان بولاق و مصر قاهره بر شط نیل بسیار بساتین واقع اند اعظم آن
باغ محمد علی پاشا بغایت دلکشاست از شهر تا آن باغ راه وسیع بست ذرعه عریض هم دو جانب
آن اشجار رو جانب جنوب جبل مقطم ست بران قلعه قدیم بود محمد علی پاشا تجدید عمارتش کرد و مسجد
خوب که ستونهای آن منقش و مذهب از یک یک پاره سنگ رخام ست تعمیر کرد و از بسیار
شیشه آلات آراسته و قبر محمد علی پاشا نیز در صحن آن مسجد ست در یک حجره که گرد آن محجره مس
مشبک بغایت نفیس ست **فائده** ارباب سیر نوشته اند که در مصر دو مناره بزرگ اند مجوف قبه دار
طول و عرض و ارتفاع هر یک چار صد گز حضرت یوسف صدیق علیه السلام حال قحط سالی
دریافته برای اهل مصر همین قبها غله انبار فرموده بود و هر دو آن عبارت از ین دو عمارت
رفیع ست که نام هر واحد هرم باشد و سه مناره ازین خردتر اند در طول و عرض و ارتفاع
سه صد گز که همگین بنام اهرام زبان زد اند گویند سویدان پادشاه مصر یا بنای هرمس الهرامسه
حضرت ادریس نبی برای حفظ علوم از طوفان نوح ساخته بود یا سنان بن مشلشل یا پادشاهی
دیگر هر گاه پی برد بوقوع طوفان از روی علم نجوم و هرمان از سنگ مرمر و رخام نهایت صاف
و شفاف مبنی ست هر سنگ دیوار آن بقدر یک یک گز مثل لوح ست و بر تمام آن بخط قدیم
علم طلسمات و سحر و طب و کیمیا وغیره کنده ست که اکنون اصلا بفهم کسی نمی آید و بر دیوار تصاویر
عقاب از سنگ تراشیده اند و منقار آنها باز داشته اند هر قدر سنگ ریزه در گلوی شان بریزند
فرو می رود و دهن شان اصلا پر نمی شود معلوم نیست که کجا می رود و بالای فقد تصویر کرگس
بزرگ ست که پنج پایه را در پنجه گرفته جناب امیر از روی آن شکل تاریخ بنای او چنین فرموده
بَنَی الْهَرَمَانِ النَّسْرُ فِی السَّرَطَانِ اهل نجوم گویند که ازین رو ظاهر می شود که این مکان تقریبا
پنج هزار سال پیشتر از حضرت آدم در زمانه جنیان بنا شده ست چه حالا النسر در برج جدیست و نسر
در دو هزار سال یک برج طی میکند و عجب آنکه در زمانه یکی از خلفای بنی العباس بحکم خلیفه

مجد الدین فیروزآبادی در قاموس نوشته قوله الهرمان بالتحریک بناءان ازلیان بمصر بناهما ادریس لحفظ العلوم فیهما عن الطوفان او بناء سنان بن المشلشل او الاوائل لما علموا بالطوفان من جهة النجوم وفیهما کل طب وطلسم وهنالک اهرام صغار کثیرة ۱۲ منه

از جای یکی از اهرام را بجهت دریافت حال شکستند بهزار مشقت بقدر یک قد آدم طاقی کنده شد
دران یک حجره بر آمد درانجا قدری طلا و یک لوح نهاده بود کتابه آن لوح را بمشکل تمام
خواندند نوشته بود که مارا از نجوم معلوم شد که پادشاهی این گوشه را خواهد کند که تا حال عمارت
دریابد لهذا مقداری که زر در شکستن صرف خواهد شد طلا درینجا نهادیم که نقصان نگردد
هرگاه قیمت طلا کردند قدری که زر در کندن طاق صرف شده بود برابر آن یافتند

کیفیت سوم یک ساله آمدنی سلطنت روم در عهد عبد المجید خان مع جمع تجویز مؤلف مصباح الساری

[illegible] کرور [illegible] لک

عشر	ویرکی	خراج	گمرک	رسومات	مرتب علی المصر
[illegible] کرور	[illegible] کرور	[illegible] کرور [illegible] لک	[illegible] کرور [illegible] لک	[illegible] کرور	[illegible] کرور

مرتب علی القسلاق	مرتب علی البغدان	مرتب علی السرب
[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] لک

مصارف یک ساله عهد عبد المجید خان

[illegible] کرور [illegible] لک

نفقهٔ السلطان	نفقهٔ مادر و برادران سلطان	مصروف العساکر	مصروف العمارة البحرية
[illegible] کرور [illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] کرور	[illegible] کرور [illegible] لک
مصروف مهمات جنگ و قلاع	مشاهره و وظیفه خواران	مصاریف سفر الدوله والقناصل	
[illegible] کرور	[illegible] کرور [illegible] لک	یک کرور	
مصارف المسلک و الفلاحة	تنخواه مقرر برای بعض اشخاص	درماهه برای اصحاب التزامات	
یک کرور	[illegible] لک	[illegible] کرور	

تاریخ اختتام از عباس نامه نگار

نوشتم بخوبی چو تاریخ روم	[illegible]	سرور و طرب کرد بر من هجوم
بسالش قلم را زدم قط بسر		بهاندم نوشتم درخشان گهر

۱۲۸۰ هجری

تقریظ از جناب سیادت مآب قدوة السالکین شاه فرید الدین خلاصهٔ خاندان و زبدهٔ دودمان حضرت فرید الدین عطار صاحب سلسلهٔ علیهٔ شطار خلف الرشید اولاد پاک غوث بی لوث مولانا سید محمد غوث گوالیاری سلمه الله القوی الباری

قیصر نامه فصاحت جامه براعت شمامه ریختهٔ مخامهٔ موسوی هنگامه دبیر تکلامه لبیب فهامه ادیب علامه آصفی جامه ظهیری چگامه جام جم آمه ثانی صاحب مقامه جامع فضائل بیقیاس مولانا ابو الفضل عباس نسخهٔ نادر الوجود ست یا سر هیچ لآلی منضود تخت طاؤس ست یا تاج کیکاؤس تاریخ شاهان روم ست یا سپهر اول پر از نجوم عبارتش سلیس و صاف و مضمونش بی خلاف الفاظش پیسیر و معانیش کثیر از هر فقرهٔ شیوا بیانی مؤلف پیدا و از هر سطر قوت استعداد مرتّف هویدا منت عظیم بر جان سلاطین استنبول نمود که عظام رمیمهٔ شان را بآب حیات سخن زنده فرمود برای ارباب دانش تحفهٔ شگرف مهیا ساخت خاص و عام را از جام آبدار گفتار خود نواخت ذکر خیرش از عون رب ودود مدام بر السنه جاری خواهد بود

نظم

تا نوبهار سبز بود آسمان کبود	تا لاله سایه جوید و نیلوفر آفتاب
سرسبز باد باغ کمالش بزیر چرخ	پژمرده لاله وار حسودش ز آفتاب

تقریظ از انشای بدیع فاضل رفیع صاحب تالیفات لطیفه پیرو حضرت نعمان بن ثابت امام ابو حنیفه المولوی صدیق حسن بن مولوی اولاد حسن نبیرهٔ نواب اولاد علیخان انور جنگ مرحوم

لم ربنا سب حمدنا سلطانه	فاکتفینا باسمه سبحانه

بعد ازین باصره را مژدهٔ دیدن و سامعه را نوید شنیدن باد که درین زمان آشوب توامان

که کساد بازار علم و هنرست و سخن را بدولت گندم نمایان جو فروش از خط سیاه جامهٔ
ماتم در بر ارباب دانش و خرد را که فروغ چهرهٔ دوران وابستهٔ نظر کیمیا اثر ایشان ست
از فقدان سخن فهمان دست حسرت بر سر و اصحاب فهم و فراست را که قوام نظم و نثر عالم
موقوف بر ذات مطهر ایشان ست معدوم ی قدردان شوری در جگر جنابیکه خامه پیش
باین تر زبانیها ساحت قرطاس را بعرق خجالت تر میکند و زبان در مدحش باین همه
عرق ریزیها سر از گریبان دهن بیرون نمی کشد فصحای سحبان منشش هر چند در
اطرای نعوت زاکیه اش تر زبان اند چون خامه داغ شرم بر جبین دارند و بلغای
حسان روشش اگرچه در تذکار صفات عالیه اش شیوا بیان اند برنگ نامه از ندامت
بر خود پیچ و تاب میدارند یعنی حضرت فردوسی رزم و خسرو بزم فضیلت و کمالات اساس
مولانا محمد عباس پور ملاذ الاقاصی و الادانی النحریر الکبیر الربانی و الفائق بعلمه علی صاحب
الاغانی مولانا احمد بن محمد الیمنی الشروانی لم یزل بعین الله ملحوظاً و عن البوس و الضیر محفوظاً
قیصر نامه تاریخ قیاصرهٔ نامور روم بنوشت که پیشش دیگر اسفار سیر رنگ بر رو شکست بی شائبهٔ
تکلف و ریا گفته میشود که امروز این تاریخ در سلاست لفظ و روانی عبارت و حسن ادا
و بیان دلکش و معنی جان پرور و نظم کلام و نثر نفیس و وابستگی فقرات و ایجاز تقریر و ربط
سیاق بسباق و تطرق انشا و تظرف مساق بی عدیل افتاده و کهنه آبروی سعدی
و ظهوری و نموی نام طغرا و کاشفی بر باد داده تعالی الله زهی نامهٔ بلاغت ختامه که هر کس
بتمنای تماشایش همه تن چشم ست و زبان مدیح وصافان جادو طراز در کشف کیف و کمش ابکم
آیین نا آشنای گوی بخردی که معنی پیش وی نقاب حرف بر رخ میکشد و سخن رو برویش
بکنج دهن میخزد چه توانائی دارد که در باب انشا و منشی او حرفی شایسته تواند زد و این کژ مژ
زبان که بسان خامه بز بخت سخن میگرید بر رنگ مجوا از روز سیاه می نالد در چه شمار و قطار که هنگام
مدح سگالیش سخنی بایسته تواند گفت بالجمله طی این مرحلهٔ دشوارگذار نقل الوقت ست تا

آبروی پخته کاری عزیز و حمود این نائره دراز نفسی نقد ساعت است تا دماغ سودا برنخیز دا آری این چند ریزه جواهر که فراهم شد باعث توجه باطنی آنعزیز است ورنه مدهوش بادهٔ غفلت را ازین قسم آگاهی چه سروکار و براین سمع خراشی چه تکرار

خاتمة الطبع شکر و سپاس حضرت واهب العطایا را سزد که درین هنگام فرحت انجام که عشرهٔ اخیرهٔ جمادی الاولی سنه ۱۲۸۱ هجریست وقائع مسرت مضموم تاریخ قیصر روم از تالیف شریف سردفتر مورخان زمان قدوهٔ وقائع نگاران دوران جامع المفاخر والمعالی جناب مولانا محمد عباس مد ظله العالی مقیم دار الاقبال مجسته فال بهوپال ادامها الله بالحشمة والاقبال باهتمام امیدوار رحمت خدا آستان محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان اقامه الله فی جوار الغفران در مطبع نظامی کانپور مطبوع گردید

تاریخ طبع این کتاب مستطاب

چو تاریخ روم اندر اخبار روم — بود گنج معمور اسرار روم
خبرها شگفته ریاحین مثال — بخوبی بود تازه گلزار روم
بطبعش چنان حسن رونق گرفت — که گردید ازو گرم بازار روم
همین خواستم سال طبعش بلطف — که از وی دو بالا شود کار روم
قلم از سر جهد برخاست و گفت — شدا باد گلزار اسرار روم

۱۲۷۸ + ۳ = ۱۲۸۱

العبد

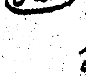

وجه ختم بر خاتمه

برای سند این معنی که این کتاب مطبوع مطبع نظامی ست مهر و دستخط مهتمم افزوده شد